Acc. No.

Class Mk.

Pub.

Date Rec'd. JUL 26 1929

Agent / Dr. Wood

Invoice Date /

Fund Blacker

Notify
Send to

Presented

Exchange

BINDING

…RSITY LIBRARY
…TINE SLIP

W49

~~29~~

~~No. 2.~~

Midmār-i-Dānish,

by Niẓāmu'd-dīn Aḥmad,

(in Persian, MS., middle XVIII th. cent.)

4116322

3.IX.1928.
Shiraz.
W. Ivanow

تفتیش
سنه ۱۳۰

210

هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس خداوند جهانداری را سزد که خیابان ازل
و ابد را در نوردی از ساحت عرصهٔ شأن نیاید. و بر خمیدگی دیرین سال
سپهر هر چند که کواکب عالم بر آید در رواق معرفتش چون کبک نوآموز سرآسیمهٔ
حیرت باشد هیهات هیهات سمند بادپای اندیشه را چه یارا که بهمعنان لو هم قلم از
قید امکان جسته مطلق العنان در عرصهٔ وجوب جولان نماید و فارس جهان‌پیمای
فراست را مجبوس سلسلهٔ حاجت چگونه اشهب کاغذ را از سنجق جلد بیابان حقیقی
میدان آداری فرسودگی و تازیانه نو همای به رعنای گران عزیمت از این
سو تافته کمیت اشک گلگون بصفحهٔ رخسار دواند از روی عجز و انکسار بلکه بطریق مباهات
و افتخار بر روی مجلی عرصهٔ فسحت فصاحت مصلی مسجد اقصی رسالت که تازیانهٔ براق
برق سیر سبحان الذی اسری محرم نهانخانهٔ راز فاوحی الی
عبده ما اوحی صلی الله علیه و آله المعصومین سیما قاید الغر

المجلین

المتجلّین نموده چنانکه مفهوم ما عرفناک حق معرفتک از سها

اعتراف نبا رسایی و قصور توسن سخن بقرارگاه آرمیده بکار رسد و در امتثال

فرمان لازم الاذعان پادشاه دین پناه خورشید رکاب طغرا انتساب گوهر

عرق جبین نثار چهره کوشش که مسیحای آن زهی شهریاری ملک صورت و معنی

که برهنمایی اختر سعادت انتظام ظواهر همه پرتو تسخیر بر قلوب و بواطن

می افکند و تخم عدالت بر صفحه زمین نشانده که از مزرع سبز آسمان سنبله مقصود

میدرود و حلقه اطاعت شریعت غرّا بگوش جان کشیده که گردنکشان روزگار

بطوق بندگی میکشاند و سجده نیاز معبود بی نیاز غرّه ناصیه همت نموده

سر افتخار بعرش برین میرساند قصب السبق از گردنکشان ربوده و آینده گان

و ابواب خزاین بر رخ خواهندگان گشوده فروغ زهره و مشتری سعادت

جبینش بخورشید و مه رسیده نشان عطارد و بهرام صولت تمکینش تا بام

کیوان کشیده از هیبت شکوهش زنگ از روی روم و فرنگ رفته و از

غلغله صیتش صدای زنگ گرفته برق تیغش بسیاهی جنود هنود نموده و نهال

رمحش از آب حیات مخالف سیراب شده همای فلک فرسای اوج سعادت

و اقبال شاهباز بلند پرواز ذروه جاه و جلال فارس مضمار شهریاری شهسوار

معرکه تاجداری فرمانروای بسیط ربع مسکون عقده گشای بساط سپهر بوقلمون

فرخنده بخت خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر شیر گیر رزم دلیری ثابت قدم

عزم جهانگیری کیر کشای کارخانهٔ عالم قبلهٔ مقصود طوایف امم بهین نتیجهٔ الفیام
امهات و آبا مهین مرجع سلاطین فرمان‌روا کوه وقار آسمان رفتار مرکز مدار ثوابت
و سیارهٔ مرآت جبین نیّر اعظم زیبندهٔ ازدواج حوا و آدم حلقه‌کش گوش قیصر و خاقان
وارث ملک کسری و سلیمان خلاصهٔ سلالهٔ سیّد البشر راهنمای طریقهٔ ائمّهٔ اثنی عشر
یگانهٔ درگاه سرمدی مقرّب بارگاه ابدی مهبط فیوضات نامتناهی مصدر آثار
ظلّ الهی مثنوی سپهر کرم خسرو دین و دولت ، فروزنده چهر ملک و ملت
محیط سخا مرکز عدل و داد ، بلند اختر مطلع آفرینش ، ستاننده تاج
خاقان و قیصر ، برازندهٔ تخت و دیهیم و افسر ، فرازندهٔ چتر صاحبقرانی
شه ملک و دین شاه عباس ثانی ، که از صیتش پر آوازه گشته ، بهار جهان از رخش
تازه گشته ، ز اقبال او چشم بد دور باد ، ز عدلش جهان جمله معمور باد ، بهار عمر
ابدپیوندش با وایل سوم پایهٔ طارم عشرات رسیده و غلغلهٔ کوس جهانگیری
از نهم پایهٔ ملکیات گذرانیده با وجود جمعیت اسباب کامرانی از مطالعت
طبیعت گذشته پیوسته اقتدا بمنهج قویم شرع انور پیغمبر نمایند و در مقام اختلاف
مذاهب قدم از مرتبهٔ تقلید فراتر گذاشته پیروی رای روشن ملهم نمایند در عموم
حقایق و معارف که معروض ضمیر اقدس گشته بتقریب کاوش تدقیق بمشرب
عذب تحقیق میرسند و جمیع مسالک و طرق بنظر اکسیر اثر رسید بوسیلهٔ
رخش فلک فرسای همت بلند بپایان میرسانند ازانجمله در تنوقات خسیله

انجلا

از نجدی شردان آهو تک تیز گام مجنون وش لیلی خرام با نعام عساکر
منصور نامزد شده معروض نظر همایون اشرف میگشت باین تقریب تأمل
در غرایب صنایع ایزدی که در عموم حیوانات و خصوص اسب بر پوشان زیبا جلوه
چه مخفی و چه ظاهر است نموده فرمان قضا جریان بنام ابجد خوان دبستان فهم و خرد
نظام الدین احمد صادر شد که آنچه در باب اسب از آیات و احادیث و خلاصه
اقوال پیشوایان این فن آنچه از فرسنامها و کتب معتبره سنجیده میزان قبول باشد
شیراز التیام بخشد و آن لآلی گران بها بر رشته تحریر کشیده نسخه محفل فروز
مثل گلدسته نوباوه نامه فرمان معلی سرمه دیده امید گشته غنچه دل کل کل شکفت
و هزاران عقد از پیشانی خاطر گشاده همنشین سخن بیشتر ربط شکر گذاری شده
بمعاضدت توفیق الهی و مساعدت توجه پادشاهی مراحل خامه تکاور مقصود
گشته و این رساله شریفه بمضمار دانش موسوم گشت و چون موضوع این فن
از اسباب و آلات عمده جنگ و جهاد است چنانکه قسمت جنود بتمام خمس مقرر شده
این نسخه نفیسه نیز بر مقدمه و سه مرحله که بمنزله قلب و جناحین و خاتمه که بجای
ساقه است اشتمال یافت امید که پسند خاطر ارفع اعلی گشته روزگار فرخنده
آثارش بظهور دولت حضرت صاحب الزمان علیه صنوف الصلوات الملک المنان
پیوندد و دولت تعالی جاوید و افواج سلطنت و شوکت پادشاهی روز بروز
متزاید و متضاعف گردد بیت نعل سمند آسمان سیرت باد تسخیر جهان

بهمه وغیرت باشد عمر چه بقای این کهن دیرست باد آغاز خوش و عاقبت
خیرست **مقدمه** در ذکر آغاز آفرینش اسب و باعث رام شدن او و اول
اسپی که متاع عجب بافته شده بر ضمایر ارباب الباب پوشیده و مستور نماند
که اگر رایض حکمت ازلی کمند سهولت بر گردن صعاب دواب افکندی بقدم
تدبیر نفس این راه دشوار چگونه سر آمدی و این بار گران چه سان بمنزل
رسیدی هوشیار خردمند بنگاه قدرت و نعمت پی میبرد که آدمیزاد ضعیف
نهاد بر حیوانات توانا تسلط و اکثر انواع را از وحشیگاه بحضور رام معموره
انقیاد کشیده از فواید انتاجشان بر نوع بنی آدم بشری منت نهاده چنانکه
در مقام امتنان میفرماید وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً
یعنی آفریدیم اسبان و استران و الاغان را از برای آنکه سوار شوید و زینت
بوده باشد و شک نیست که این آیه کریمه دلالت میکند که در روزنامه علم ازلی
که مجمل سرگذشت جنس مقرر شده که منافع وجود این حیوانات باز انسان
راجع گشته و چون فایده سواری و تزیین ظاهر و عمل ایست از جهت
مصحح شده و در تفسیر ثعلبی از سید و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات
روایت شده که چون حضرت حق سبحانه و تعالی اراده آفرینش اسب نمود باد جنوب را
خطاب فرمود که میخواهم از تو خلقی بیافرینم که او را موجب عزت
دوستان خود و ذلت دشمنان و زینت بندگان فرمانبردار گردانم

بلی ما

پس باد شتدعای آفرینش اسب نمود حق تعالی قبضه از آن باد گرفت و از آن قبضه
اسبی آفرید و خطاب با اسب کرده فرمود ترا عربی آفریدم و خیر و برکت
از موی کاکل تو بستم تا روز قیامت و غنیمتها را مجموع بر پشت تو قرار دادم
توانگری را با تو پیوستم هر جا بوده باشی و مهربانی کردم بر تو دل خداوند ترا
و چنان کردم ترا بی بال و پر پرواز کنی پس تو جهة طلبیدن هر خیر
و گریختن از هر خیر شایسته باشی و خواهی بود و زود باشد بر پشت تو
متمکن سازم مردمانرا که تسبیح گویند مرا و تحمید کنند و تهلیل گویند و شما
اسبان تسبیح گویید هر گاه ایشان تسبیح گویند و تهلیل گویید هر گاه ایشان تهلیل
گویند و تکبیر گویید هر گاه ایشان تکبیر گویند و چون ملائکه صفت اسب را
شنیدند و خلقت آنرا دیدند گفتند بار خدایا ما فرشتگانیم تسبیح میکنیم ترا و
تحمید میکنیم چه چیز مثل این جهة ما آفریدی پس خدای تعالی برای ایشان اسبی چند
آفرید ابلق و گردنهای آنها مثل گردن شتر بود و چون خدای تعالی اسب را
بر زمین فرستاد قدمهای او بر زمین قرار گرفت شیهه کشید
ندای آمد مبارک باشی ای چهارپای خوار میکنم بسبب آواز تو
کافرانرا و شکسته میدارم گردنهای ایشان و پر میسازم گوشهای
ایشانرا و میترسانم دلهای ایشانرا و در کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع
و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام مرویست [illegible] الخیل و [illegible]

فِي البِلَادِ العَرَبِ فَصَعَدَ اِبْرَاهِيمُ وَاِسْمٰعِيلُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
عَلَى اَبِي قُبَيْسٍ فَنَادَيَا اَلَا هَلَا اَلَا هَلُمَّ فَمَا بَقِيَ فَرَسٌ اِلَّا
اَعْطَى بِقِيَادِهِ وَاَمْكَنَ مِنْ نَاصِيَتِهِ یعنی اسبان وحشی بودند
در بلاد عرب هیچکس را دست تصرف بر ایشان نبود پس ابراهیم خلیل و اسمعیل
ذبیح علیهما السلام بر ابو قبیس که کوهیست در جانب شرقی مکه معظمه بر آمدند
و آواز دادند که آگاه گردید و رام شوید و بیایید پس نماند اسبی
مگر آنکه داد اطاعت خود را و واگذاشت موی کاکل خود را و مراد
ازین عبارت تسلیم و فرمانبرداریست و این حدیث در کافی نیز مذکورست
و اندک تفاوتی در بعضی الفاظ دارد از انجمله بجای ابو قبیس جبل جیاد
آورده و آن نیز کوهیست در حوالی مکه مشرفه و در بعضی از فرسنامها بنظر
رسیده که اسب در دریا بهم رسانده و تا هفت شرط بایشان نکردند بیرون نیامدند
اول آنکه جنب و زن سوار نشود دوم بار نکنند سیوم خورش باز نگیرند
چهارم در جای ناپاک نبندند پنجم نعل بر دست و پا نبندند ششم موی
یال و دم نبرند هفتم گوش و پیشانی معیوب و زخمدار نکنند و در باب
اول که اسب را عرب یافت شد و در کتاب اقبال کافیه چنین مذکورست
که طایفه از عربان عمان نزد حضرت سلیمان علیه السلام آمدند و مسئله
چند از امور دینی خود پرسیدند بعد از آنکه جواب شنیدند و کار ایشان

رحمة

ساخته وارکوه بازگشت نمودند بخدمت آنحضرت آمده معروض داشتند
که بلاد ما بسیار حرارت است و توشه ما بسیار کم شده امر فرمای تا ما را
آنقدر توشه بدهند که بشهر خود رسیم پس حضرت سلیمان یکی از اسبان خود
بایشان داد و فرمود این توشه شما است بمنزله فرود آیید یکی از قوم
خود را بر اسب سوار کنید و نیزه بدست او دهید و خود آتش بیفروزید
هنوز هیمه جمع نکرده خواهید بود که آن مرد شکار رفته شما می آورد
پس آن قوم بهر منزل که فرود می آمدند بفرموده عمل مینمودند و چون مکرر
تجربه کردند و اعتقاد جازم بقول آنحضرت آوردند آن اسب را زاد الراکب
نامیدند یعنی توشه سوار اول اسبی که میان عرب شایع شد او بود و اسبان
عرب از آن بهم رسیدند **مرحله اول** در ذکر محامد و مذایم و سایر آنچه
تعلق بشناختن اسب دارد و این مرحله بر سه باب مشتمل است **باب اول**
در ذکر آیات قرآنی و احادیث که دلالت بر محاسن اسب میکنند قال الله تعالی
سبحانه وَاَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَیْلِ
تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّکُمْ یعنی آماده سازید از برای کافران
آنچه توانید از آلات جنگ که لشکر قوت و توانایی یابد و اسبان بسته که بترسانند
بسبب آن دشمنان خدا و دشمنان خود را و مراد کفار است وَآخَرِینَ
مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللهُ یَعْلَمُهُمْ و نیز بترسانید طایفه دیگر از دشمنان را

د شمایان را نومید نمایند و خدا امید آرد و مراد منافقین است دشمنی در کار
دوستی میکنند و در بعضی از روایات آمده شخصی نزد حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله شکوه کرد که سنگ بجانب او می اندازند یا آنکه کسی دیگر شخص
آنحضرت فرمود که صبر نما و در خانه خود بنشین و بعد از آن این آیه شریفه
تلاوت نمود و فرمود مراد از کافران در شما نومید نمایند و خدا امید آرد فرقه
از جنیانند پس آن مرد بفرموده عمل نمود و سنگ انداختن برطرف شد
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ
لَا تُظْلَمُونَ و هر چیز در راه خدا بدهید خواه قیمت اسلحه و خواه نفقه
اسب تمام میرسد بشما و مظلوم نخواهید شد و در کتاب من لا یحضره الفقیه
از سید و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات در تفسیر آیه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنانکه میدهند
مال خود را در شب و روز و پنهان و آشکارا پس ایشان راست مزد شان
نزد پروردگار شان و هیچگونه ترسی نیست ایشان را و ایشان اندوهناک
نمیشوند چنین وارد شده که نَزَلَتْ فِي النَّفَقَةِ عَلَى الْخَيْلِ یعنی این آیه
شریفه در باب نفقه دادن با اسب وارد شده و این تفسیر اگرچه بحسب ظاهر
منافات دارد با آنچه شیعیان و سنیان نیز از آنحضرت روایت کرده اند

باین

که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه الصلوات والسلام نازل شده وقتی که مالک چهار درهم بود یکی را روز و یکی را شب و یکی را مخفی و یکی را آشکارا تصدق نمود اما دفع منافات چنین کرده‌اند که در قواعد اصول مقرر شده که هرگاه آیهٔ قرآنی یا حدیثی در مقامی وارد شود هرچه از آن مقوله باشد در آن حکم شریک خواهد بود و شک نیست که این آیه اول در باب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوات والسلام وارد شده و هر کس مؤمنی اسپی بقصد ثواب داشته باشد و شب و روز نهان و هویدا نفقه بان اسپ دهد در حکم این آیهٔ شریفه شریک خواهد بود و در بعضی از روایات بنظر رسیده که حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه آدم علیه السلام را آفرید و تعلیم اسما نمود یعنی حقیقت هر چیز را باو فهمانید فرمود از مخلوقات من چیزی را اختیار کن پس حضرت آدم علیه السلام اسپ را برگزید حق تعالی فرمود اختیار کردی عزت خود و عزت فرزندان خود را مادامی که باقی باشند بر روی زمین و در کتاب کافی از گوهر بحر محامد و مفاخر امام محمد باقر علیه السلام مرویست که اَلْخَیْرُ کُلُّهُ مَعْقُودٌ فِی نَوَاصِی الْخَیْلِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنی مجموع انواع خیر و انتفاع در موی کاکل اسپ بسته است تا روز قیامت از جهت که خیر و برکت در هر چیز یا اخروی است یعنی باعث اجر و ثواب در نشأهٔ آخرت یا دنیوی یعنی موجب التذاذ

درین عالم و قسم آخر بر دو وجه میتواند بود نخست بالذات که منفعت جدا
از ان خیر نباشد مانند خورش و پوشش نسبت بمأکول و ملبوس و
ادراک و احساس نسبت بمدرک و محسوس دوم بالعرض چون ارباح
تجارات نسبت براس المال و محصول تولدات نسبت بارضین و مواشی
و هر یک ازین دو بر دو گونه میشاید چه انتفاع یا مستلزم افنای آن منفعت است
یا با بقای آن نیز میسر است و هیچ شبهه نیست که جمیع اقسام انتفاعات
آن بسبب هیمنه میشود ازینجهت که در قسم اول وسیله جهاد که عمده عبادات است
میگردد و همچنین زیارت مشاهد مشرفه و برادران مؤمنان باین صورت
می پذیرد و در سایر اقسام عموم التذاذات حاصل میشود و چون خوردن
گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه صورت و جمال و سرعت حرکت
و انتقال و تسلط بر دشمنان در معارک و خلاصی از مخاوف و مهالک
و مولود خرید و فروخت ساختن و کثرت نتاج گرفتن و از کثرت
منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب شایع و متعارف
شده و در قرآن مجید در قصه فوت نماز حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام
باین لفظ مذکور است انجا میفرماید نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ
یعنی نیک خوب بنده بود سلیمان بدرستیکه او رجوع کننده بود بسوی پروردگار خود
إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ ازینجهت معروض بر او در وقت عصر هنگام

نماز

نماز بود در دین وَالصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ اسبان خوب که در ایستادن
که دست و یکپا بر زمین قرار میداد از ندو از پای دیگر گوشه سم بر زمین
میگذاشتند در حدیث آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه اسبان شد
تا وقت نماز گذشت و آفتاب غروب کرد فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ
الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ پس گفت بدرستیکه
من برگزیدم دوستی خیر یعنی مال را از ذکر پروردگار خود تا آفتاب در حجاب
مغرب مخفی شد و مراد از دوستی خیر محبت اسبانست که بسبب اشتغال آنها از
نماز غافل شد بعد از آن استدعا از ملائکه نمود گفت رُدُّوهَا عَلَيَّ
باز گردانید آفتاب را بر من فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ
پس شروع کرد در مسح کردن ساقها و گردنها هم آنحضرت و هم یاران او
که باین توجیه نماز شان فوت شده و این مسح کردن بجای وضو
ساختن بود در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق بصیغه جمع
وارد شده باعتبار آن جماعت اینست تفسیر این آیه چنانچه از ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده و ممکنست که مراد
از لفظ خیل در حدیث مذکور جهاد با دشمنان دین باشد که اساس
ایمان بر جمیع عبادات متقدم است و چون در جهاد در هیچ چیز مانند
اسب باعث توانایی و ایمنی از دشمن نمیگردد پس آنها با کل خیرات

منحصر است در آن و از اینجهت در قسمت غنایم پیاده را یکسهم میدهند
و سوار را دو سهم یا سه سهم بنا بر اختلاف مذاهب فقها در این مسئله
و اگر شخصی دو اسب داشته باشد بجهت هر یک جدا حصه میگیرد و احتمال
دیگر در این مقام آنست که چون اسب موصوفست بمیمنت چنانکه
از روایات دیگر مستفاد میشود و معنی میمنت آنست که در هر مادّه
مستلزم نوعی از منفعت باشد پس مجموع خیرات لازم آن خواهد بود
والله اعلم و در کتاب مذکور از حضرت منقولست که تِسْعَةُ اَعْشارِ
الرِّزْقِ مَعَ صاحِبِ الدّابَّةِ یعنی روزی عالم را اگر بده حصه کنند
سهمی از آن مخصوص صاحبان چهارپایانست و نیز از آنحضرت روایت
کرده که خطاب بیکی از اصحاب فرموده اِشْتَرِ دابَّةً فَاِنَّ مَنْفَعَتَها
لَکَ وَرِزْقَها عَلَی اللهِ یعنی خریداری چهارپائی بدرستیکه نفع آن
از تو خواهد بود و روزی آن بر خدای تعالی است و باز از آنحضرت
نقل کرده که مِنْ سَعادَةِ المُؤْمِنِ دابَّةٌ یَرْکَبُها فی حَوائِجِه
وَیَقْضی عَلَیْها حُقُوقَ اِخْوانِه یعنی از جمله سعادتهای مؤمن
آنست که چهارپائی داشته باشد که سوار شود او را در کارهای خود
و بر آن حقوق برادران ایمانی خود ادا کند و مراد آنست که در بیماری و آمدن
از سفر و سایر مواضع متعارفه بدیدن ایشان رود و در کتاب کافی

وبهتر

و تهذیب از آنحضرت روایت شده که مَنْ اشْتَرَی دابَّةً کانَ لَهُ
ظَهْرُها وَعَلَی اللهِ رِزْقُها یعنی هرکس خریداری کند چهارپایی پشت آن
از برای او خواهد بود و روزی آن بر خداست و در کافی و تهذیب
و کتاب من لا یحضره الفقیه از آنحضرت مذکور است که خطاب بشیعیان
فرموده اِتَّخِذُوا الدّابَّةَ فَاِنَّها زَیْنٌ وَتُقْضی عَلَیْهَا
الحَوائِجُ وَرِزْقُها عَلَی اللهِ جَلَّ ذِکْرُهُ یعنی بگیرید و پیدا کنید
چهارپایان را بدرستیکه آن زینتی است و کارها بسبب آن ساخته میشود
و روزی آن بر خداست بزرگ باد نام او و در کتاب من لا یحضره الفقیه
از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا مرویست که مَنْ رَبَطَ فَرَسًا
عَتِیقًا مُحِیَتْ عَنْهُ فی کُلِّ یَوْمٍ ثَلاثُ سَیِّئاتٍ وَکُتِبَ لَهُ اِحْدی
عَشَرَ حَسَنَةً سَیِّئَتانِ وَکُتِبَتْ لَهُ تِسْعُ حَسَناتٍ وَمَنِ ارْتَبَطَ
هَجِینًا مُحِیَتْ عَنْهُ فی کُلِّ یَوْمٍ وَمَنِ ارْتَبَطَ بِرْذَوْنًا یُرِیدُ
بِهِ جَمالًا اَوْ قَضاءَ حاجَةٍ اَوْ دَفْعَ عَدُوٍّ مُحِیَتْ عَنْهُ
فی کُلِّ یَوْمٍ سَیِّئَةٌ واحِدَةٌ وَکُتِبَتْ لَهُ سِتُّ حَسَناتٍ
یعنی هرکس ببندد که پدر و مادرش عرب باشد محو کرده میشود هر روز از نامه
اعمال او سه بدی و نوشته میشود بجهة او یازده خوبی و هرکس ببندد اسبی همچنین که
یعنی پدرش عرب و مادرش یابو باشد محو میشود از دو بدی و نوشته میشود

برای او نه خوب و هر کس نه بندد یا ببوسد بقصد زینت یا قضای حاجت
یا دفع دشمن محو میشود هر روز از وی یک بدی و نوشته میشود شش خوبی و این
حدیث تتمه دارد که مشتمل است بر بیان بعضی از علامات خوب که در این باب می باشد
با بعضی از احادیث دیگر مناسب این باب در جای خود مذکور میشود ان شاء الله تعالی

باب چهارم در شناختن سال اسب از دندانها بدانکه بحسب غالب از روز
پنجم تولد تا نهم شروع در برآمدن دندان میشود و شش زیر و شش بالا
بر می آید چهار از آنجمله که در میان واقع است دو از بالا و دو از پایین
در لغت عرب آنها را ثنایا گویند و چهار دیگر را وسطات و چهار دیگر
که بر اطراف است رباعیات گویند و در سال اول مجموع دندانهای کوچک
نرم و سفیدی شبیه برنگ صدف و در سال دوم مایل بزردی شوند و در اواسط
سال سوم شروع در افتادن ثنایا شود تا آخر همین سال بجای آنها دندانهای
بزرگ برآید و در سال چهارم بهمین عنوان وسطات افتاده عوض آنها برآید
و در سال دیگر رباعیات چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندانهایی که افتاده
عوض آنها دندانهای بزرگ مایل بزردی برآمده و تا این مرتبه
بسبب کثرت و تواتر تجربه دلالت علامات معلوم شده است اما مراتب
بعد از این از بعضی کتب این فن چنین مفهوم میشود که چون شش ساله شود
سرهای دندانها سیاه شود و در سال هفتم سیاهی ثنایا برنگ غبار مبدل شود

و در هش

ودر هشت سالگی رباعیات وچون ده ساله شود رنگ انگبین از ثنایا متغیر
کمرنگ شود ودر سال یازدهم وسطیات جدا شوند ودر سال دوازدهم
رباعیات ودر سیزده سالگی همچنان باشد وچون چهارده ساله شود دندانهای بالا
از رباعیات سفید شود ودر سال پانزدهم مجموع رباعیات سفید شود ودر شانزده
وهفده وسطیات وثنایا را به ترتیب یک یک گوییم ودر هجده سالگی
تمام دندانها سفید شود ودر سال نوزدهم ثنایا میل برنگ خاکستری کنند ودر سال
دیگر مجموع دندانها خاکستری شوند واز بیست وسه سالگی تا بیست وپنج سالگی تیرگی
دندانها زیاده شود باین ترتیب که اول ثنایا شروع شود وآخر برباعیات رسد
ودر سی سالگی مایل کجی وسستی در دندانها پدید آید بهمان ترتیب ودر سی ودو سالگی
مجموع دندانها سیاه شود واز علف خوردن باز ماند ونادر می باشد که اسب
باین سن برسد ودر باب این علامات اختلاف بسیاری در نسخها بنظر رسیده
آنچه باعتماد نسخه دیگر تصحیح نوشته شد وظاهرا درین معنی اسبها نیز مختلف
میباشند ودر اکثر اسب حکم جزم نمیتوان کرد وبعضی دندانها چند غیر این
ده انو دندان میباشد چهار از آنجمله از رباعیات آن سو تر هست نواجذ وبعضی
اضراس گویند وچون آنها مضبوط نیست از ینجهت مذکور نشد وغایت
قوت وکمال اسب در سال ده انوهم است وچون از آن مرتبه گذشت
شروع در تنزل میکند وچنین مشهور است که اگر اسب خصی کنند

در هر سال باشد نشانهاش نهامی ماند و دندانهایش چند آن متغیر میشوند
باب سیوم در ذکر رنگها چه بعضی از آن حقیقی و بعضی گونهای گون خوبی تصویر
کرده اند و الوان اسپ دو طرف میباشد یکی سیاهی محض که از آن تیره تر نباشد
دیگر سفیدی بحت که هیچ شائبه از رنگ دیگر در آن نداشته باشد و میان این
دو طرف رنگهای آمیخته و مرکب غیر محصور متصور است بعضی از آنها
در بعضی لغات مسمی باسمی شد اند مانند بنفش و سبز و بعضی را چون نامی
معلوم نیست هنگام تعبیر بچیزی که شبیه باشد نسبت میدهند مانند
عسلی و جوزی و بزعم محرر الحروف اصل رنگها در اسپ نخست سیاه و سرخ
و زرد و کبود و خاکستری و سفید و باقی رنگها با این شش رنگ باز میگردد و یا از اینها
مرکب میشود چنانکه از ملاحظه تفصیل آن معلوم میشود اما سیاه را عرب انرا
ادهم گویند آنچه در کمال تیرگی باشد و همچنین آنچه رنگ فیل و گاومیش
باشد خوب میدانند مگر بعضی سیاه که سرخی در چشم داشته باشد که در آن
صورت دیوانه و لگدزن و سرکش خواهد بود آنچه در حوالی سوراخ بینی
سرخی داشته باشد و شکمش زرد بود زنده عرب انرا احوی گویند نیز خوب میدانند
و از رنگهای سرخ آنچه مایل بسیاهی باشد و یال و دم آن سیاه باشد
آنرا کمیت گویند از همه رنگها بهتر است و در گرما و سرما و گزیدن
پشه و مگس و زنبور و کیک و گرسنگی و تشنگی و مرض و سختی از همه صبورتر میباشد

و از

وآن چند قسم است و بعضی سیاه یال و بعضی بسرخی و بعضی صاف و بعضی تیره
و ضابطه در جمیع اقسام آنست که هرگاه یال و دم آن سیاه باشد
کمیت گویند و اگر سرخ رنگین یا مایل بسفیدی باشد اشقر و بهترین رنگهای
اشقر آنست که بگل ارمنی شبیه باشد و اسبان اشقر تند و جهنده میباشند و صبر
بر گرسنگی و تشنگی ندارند و آنچه از کمیت و اشقر کمرنگ‌تر باشد مثل سرخی
گلی که گلاب از آن گیرند اگر هیچ شائبه از رنگ دیگر نداشته باشد خوب است
از رنگهای زبون که سمند گویند آنچه برنگ زرده تخم مرغ ماند و گلها بقدر درهم
از اصل بدن کمرنگ‌تر داشته باشد و آنچه برنگ صندلی و زانو و سم
و یال و دم سیاه باشد و بر پشت از یال تا دم خطی کشیده باشد بسیار خوب است
و اسبی که سبز و سیاه خنگ و کبود نیز گویند و رنگ آن فی الحقیقه مرکب است
از سیاهی و سفیدیست یعنی از تارهای موی آن سیاه و بعضی سفید است خوب
نمیدانند خصوص بعضی از گلهای مایل بسرخی بقدر درهم داشته باشد و کبود
خاکستری که هر تار موی آن خاکسترگون است بد است و این قسم است که آن
جمله اصول خمسه الوان شمرده شد و از اسبان سفید که اشهب گویند بعضی که
دهن و پیشانی و دست و پای و چشمها و سم و یال و دم آن سیاه باشد
بسیار خوب و مبارک است و اگر دست و پای و سم آن سفید باشد ضعیف
و سست میباشد و از رنگها آنچه ابرش باشد یعنی نقطهای کوچک برنگ مخالف

اصل آن داشته باشد چندان خوب نیست و همچنین مدبر یعنی آنکه بجای
نقطه‌های کوچک نقطه‌های بزرگ باشد و ملمع یعنی آنکه بجای این نقطه‌ها
گلهای بزرگ باشد مثل پلنگ بد است و همچنین ابلق و چنین
مشهور است که اسب نجیب عرب ملمع و ابلق کمیاب شد است خلاصه
الوان و عوارض بجهت هر یک از رنگهای مذکور اقسام اثبات کرده اند
و هر قسم را نامی قرار داده اند و چون در خوبی و بدی فرق چندان دیگر نکرده اند
از این جهت مذکور نشد و مؤلف کتاب اقوال الکافیه نقل کرده که شیبان ابن
عبدالعزیز بعد از آنکه با مروان حمار جنگ و جدال بسیار نمود و اکثر لشکر
او کشته شد قرار بر فرار گرداند لشکر مروان از پی او متفرق شدند در تنهایی گریختن
غلام خود را فرمود ببین از لشکر مروان کسی جدا شده و به ما نزدیک رسیده
یا نه غلام گفت مردی بر اسپ سفید سوار از لشکر پیش افتاده و به ما نزدیک شده
شیبان متوجه آفتاب شد و غلام را گفت با آفتاب است اسب سفید تاب مقابله
آفتاب ندارد و بعد از ساعتی باز غلام را فرمود ملاحظه کن غلام بعد از
ملاحظه گفت شخصی بر اسب سیاه سوار است و از همه لشکر به ما نزدیکتر شده
فرمود متوجه گل و زمین سست باید شد که اسب سیاه در گل توانایی ندارد
و بعد از ساعتی باز از غلام پرسید گفت سواری بر اسب اشقر میرسد
فرمود متوجه سنگستان و زمین صلب باید شد که اشقر سست می باشد

بعد از

بعد از لحظه باز برسید غلام گفت سواری بر کمیت نزدیک رسیده
و بحسب اتفاق آن غلام بر کمیت سوار بود و چون شیبان میدانست
که کریمان از کمیت بیشتر نیست و هیچگونه عاجز نمیشود اسب خود را بغلام
داد و اسب او را گرفته سوار شد و بسوی دشمن بازگشته انمردرا
بقتل رسانید و باز شروع در گریز کرد تا هنگامی که از بیم دشمن
نجات یافت **باب چهارم** در ذکر غره و تحجیل و سایر علامات که از اختلاف
الوان یافت شود هر اسبی که یکرنگ و بی نشان باشد آنرا بهیم و مصمت گویند
و سفیدی که بر بینی یا لب بالا باشد آنرا رثمه و اسب را ارثم گویند و سفیدی
پیشانی اگر بقدر درهم یا کوچکتر باشد آنرا قرحه و اسب را اقرح گویند
و اگر بزرگتر باشد آنرا غره و اسب را اغر گویند و اگر تا بینی رسیده باشد
آنرا غره سایله گویند و سفیدی که بر چهار پای یا دو پای یا یکپای
باشد آنرا تحجیل و اسب را محجل گویند و چون ذکر بعضی از علامات در احادیث
و اقوال مناسب خاصیت که اولا شرح آن احادیث واضحه شود
بعد از آن اقوال علمای سلف مذکور گردد و در کتاب من لا یحضره الفقیه
از سید و سرور کاینات علیه و آله صنوف الصلوات چنین منقول است که
اَلْخَیْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِیهَا الْخَیْرُ اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ وَالْمُنْفِقُ
عَلَیْهَا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ کَالْبَاسِطِ یَدِهِ بِالصَّدَقَةِ وَلَا یَقْبِضُهَا

فاذا اعددت شيئاً منها فاعده اقرح ارثم محجل الثلثة

طلق اليمين كميتاً ثم اغر تسلم وتغنم يعني خير و بركت در كاكلهاي

اسبان بسته است تا روز قيامت و كسي كه نفقه دهد اسبان مشوودر راه خدا

مانند كسي است كه دست بصدقه دراز كرده باشد و هر گز دست ازان

نه بندد پس هرگاه خواهي اسبي براي خود مهيا سازي آماده كن آنچه اقرح

وارثم و محجل الثلثه و مطلق اليمين كميت باشد يعني آنچه پيشاني و سر بيني

وسه پاي و دست چپ آن سفيد باشد و دست راستش بهمان رنگ اصلي

كميت باشد بعد از بيان علامات ميفرمايد اغر يعني بعد ازين مرتبه مرتبه

اسبيست كه غره داشته باشد باز ميفرمايد تسلم و تغنم يعني اگر با اين اوصاف

و علامات اسبي داشته باشي سالم خواهي بود و غنيمت خواهي برد و در كتاب

مذكور از صدر نشين مسند ارتضا يعني حضرت امام رضا عليه التحيه والثنا

روايت شده فرموده اهدي امير المؤمنين عليه السلام الي

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اربعة افراس من اليمن

واتاه فقال يا رسول الله اهديت لك اربعة افراس

قال صفها فقال هي الوان مختلفة قال فيها وضح قال

نعم فيها اشقر به وضح قال فامسكه علي قال وفيها

كميتان اوضحان فقال اعطهما ابنيك قال والرابع

أَدْهَمُ بَهِيمٌ قَالَ بِعْهُ وَاسْتَخْلِفْ بِهِ نَفَقَةً لِعِيَالِكَ إِنَّمَا
يُمْنُ الْخَيْلِ فِي ذَوَاتِ الْأَوْضَاحِ يعنى هديه آورد امير المؤمنين
عليه السلام بسوى حضرت رسالت صلى الله عليه وآله چهار اسب از شهر
يمن پس بخدمت حضرت آمد وگفت اى فرستاده خداوند هديه آورده‌ام
از براى شما چهار اسب حضرت فرمود ذکر کن اوصاف آنها را گفت
رنگهاى مختلف دارند پرسيد آيا در آن ميان اسب اوضح هست يعنى آنچه
سفيدى بر دست و پاى و پيشانى داشته باشد امير المؤمنين عليه السلام
جواب گفت آرى يكى از آنها اشقر اوضح است آنحضرت فرمود آنرا كه
من نگاه دار امير المؤمنين عليه السلام فرمود كميت اوضح نيز هست
فرمود آنها را بفرزندان خود يعنى امام حسن و امام حسين عليهما السلام
ببخش گفت چهارم ادهم بهيم است يعنى سياه يكرنگ فرمود
آنرا بفروش و قيمت آنرا نفقه عيال خود كن بدرستيكه يمن و مباركى
منحصر است در آنها كه اوضح باشد و اين حديث نيز در كافى مذكور است
باندك تفاوتى و تتمه نيز از حضرت امام رضا عليه السلام روايت كرده
كه بعد از نقل اين حديث فرمود كَرِهْنَا الْبُهْمَ مِنَ الدَّوَابِّ كُلِّهَا
إِلَّا الْحِمَارَ وَالْبَغْلَ وَكَرِهْتُ شِيَةَ الْأَوْضَاحِ فِي الْحِمَارِ
وَالْبَغْلِ إِلَّا لَوْنًا وَكَرِهْتُ الْقُرْحَ فِي الْبَغْلِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بِهِ غُرَ

غُرَّةٌ سَائِلَةٌ وَلَا اَشْهَبُهُمَا عَلَی حَالٍ یعنی مکروه و ناخوشست نزد ما
آنچه کرنگ باشد از چهارپا یا مگر الاغ و استر و من ناخوش میدارم
سفیدی سر در الاغ و استر مگر کرنگ و همچنین ناخوش میدارم سفیدی
در استر اگر تا سر بینی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد خواهان او نیستم و نیز در کتاب
من لا یحضره الفقیه از امام معصوم مرویست مَنْ اَرْتَبَطَ فَرَساً اَشْقَرَ
اَغَرَّ اَوْ اَقْرَحَ فَاِنْ کَانَ اَغَرَّ سَائِلَ الْغُرَّةِ بِهِ وَضَحٌ فِی قَوَائِمِهِ
فَهُوَ اَحَبُّ اِلَیَّ وَلَمْ یَدْخُلْ بَیْتَهُ فَقْرٌ مَا دَامَ ذَلِكَ الْفَرَسُ
فِیهِ وَمَا دَامَ فِی مِلْكِ صَاحِبِهِ لَمْ یَدْخُلْ بَیْتَهُ حَیْفٌ یعنی هر کس
بہ بندد اسپی اشقر صاحب قرحه یا غره پس اگر غره سایله داشته باشد و سفیدی
در دست و پای آن باشد دوستر میدارم آنرا و داخل خانه او نمیشود فقر
و احتیاج تا آن اسب در آن خانه باشد و تا مالک آن اسب باشد ظلم داخل
خانه او نمیشود و این حدیث تتمه حدیثیست که در باب اول مذکور شد
و نیز در کتاب مذکور از آنحضرت منقولست که مَنْ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ
اَوْ مَنْزِلِ غَیْرِ مَنْزِلِهِ فِی اَوَّلِ الْغَدَاةِ فَلَقِیَ فَرَساً اَشْقَرَ بِهِ
اَوْضَاحٌ بُورِكَ لَهُ فِی یَوْمِهِ وَاِنْ کَانَتْ بِهِ غُرَّةٌ سَائِلَةٌ
فَهُوَ الْعَیْشُ وَلَمْ یَلْقَ فِی یَوْمِهِ ذَلِكَ اِلَّا سُرُوراً وَقَضَی اللهُ
حَاجَتَهُ یعنی هر کس از خانه خود یا خانه دیگر غیر خانه خود بیرون رود

در اول روز

در اوّل روز و بر خورد بر اسبی اشقر که سفیدی در پیشانی یا دست و پای
آن اسب باشد مبارکست برای او آن روز و اگر آن اسب غرّه داشته باشد
تمام عیش و شادمانی هست و نمی بیند آنروز مگر خوشحالی و برمی آرد
خدای تعالی حاجت او را اینست آنچه از احادیث مستفاد شده و از کتب
این فن چنین معلوم میشود که قرحه و غرّه و تحجیل میمون و مبارک است
و خصوص اسب سیاه چهار دست و پا سفید که پیشانی و لب بالای آن
سفید باشد و دست راست برنگ بدن که آنرا مطلق الیمین گویند
از هر رنگ که باشد بسیار مبارکست و اگر یکدست یا هر دو دست سفید باشد
و پاها سفید نباشد آنرا اعصم میخوانند و بد میدانند اما در صورتیکه دست
آن اسفید اگر پیشانی سفید باشد چندانی بد نمی باشد و اعصم میگویند و اگر
یکپای سفید باشد آنرا ارجل گویند و بد دانند خصوص اگر پای راست باشد
اما اگر با نحالت پیشانی سفید باشد خوب میدانند و در اشعار عربیه
مدح آن هست و اگر یکدست و یکپای بر خلاف یکدیگر سفید باشد یعنی یکی از راست
و یکی از چپ می دانند آنرا اشکال و اسب مشکول میگویند و در تعریف تحجیل
بعضی یکی از چهار دست و پای مطلق و باقی تحجیل و بعضی یکی از انجمله محجّل
و باقی مطلق گفته اند و آنچه اوّل مذکور شد اصحّت و بعضی گفته اند اگر مشکول
سفیدی در پیشانی داشته باشد مکروه نیست و اسبی که در سفیدی موی چند

سیاه داشته باشد که آنرا غره یا قرحه شهبا گویند و همچنین اگر بعوض غره
خطی سفید از چشم تا چشم کشیده باشد یا در سفیدی و غره خطی سیاه باشد که میانها
بیرون نداشته باشد این هرسه قسم را بد میدانند و اسب چشم کبود خصوصاً
یک چشمش کبود باشد که آنرا اخیف گویند بد است و همچنین اسبی که بر زبانش
خطی چند سیاه یا در اندرون دهان یا بر خصیه یا در سفیدی چشمش نقطهای
سیاه و یا در سیاهی چشم نقطهای سفید یا بر خصیه موهای سیاه چند باشد آنرا
و همچنین اگر بعضی از تارهای موی دمش سفید و باقی برنگ دیگر باشد
بد میدانند و بعضی گفته‌اند اعصم اگر سمش سفید باشد بد است و الا چندانی
مکروه نیست و اسبی که بر سینه‌اش بقدر یک شبر یا کمتر یا بیشتر خطی سفید باشد
مبارک است **باب پنجم** در ذکر آنچه تعلق بهیئات اعضا دارد گوش
اسب میباید راست و شد چون گوش آهو و بقدر بلند و از یکدیگر دور
و تنگ سوراخ باشد و اندرونش پر موی نباشد و سرش بطرف راست
و چپ مایل و بنجش سست بمرتبه که مایل بافتادن شود نباشد و بلندی
استخوان میانه دو گوش که محل رستن موی کاکل است از همه یکسان
در باید و یکی نزد دیگر نباشد و موی کاکل بلند و پیشانی پهن گوشت
و چون پیشانی شیر و گاو پهن و در فرو رفتگی که در استخوان بالای
چشم است تنگ و بر باید و بر آمده یا بالای چشم ناله نمایند نباید و چشم هرچند

سیاه

سیاه و صاف باشد مانند چشم آهو بهتر است و در وقت نگاه کردن
باید نظر را بلند و چشم را گشاده دارد و تند نگاه کند و اگر بعد از تعب
و ماندگی بسیار چشم بسته نگردد و نظر را افتاده داشته باشد یا یک چشم
نگاه کند و روی بالا جانب آن چشم مایل دارد چندانی عیب نیست و پلک
چشم رقیق و تنگ باید و اگر غلیظ باشد بمرتبه که هنگام چشم بستن دشوار
بیکدیگر رسد عیبی عظیم است و باید که نور نظرش ضعیف نباشد و شبکور
نباشد و استخوان بینی راست و بی گوشت باید و بهیچ وجه برآمدگی و فرو
رفتگی نداشته و سوراخهای بینی هر چند گشاده و نزدیک بیکدیگر باشد
بهتر است و لبها باریک و بلند و دهان فراخ و موضع برآمدن
دندانهای آخرین یعنی اضراس قوی و پهن باید و میان لب و بینی هر چند دورتر
و صفحهٔ رو کشیده تر باشد بهتر است و مجموع سر و روی بی گوشت و نازک پوست
و بلند و افراخته و فرجهٔ میان دو استخوان زیر گلو فراخ باید چنانکه دو انگشت
سراسر گذرد و از گردن جایی که بسر پیوسته است که عرب آنرا قفایی گوید
بلند باید که اگر آنجا بلند باشد تمام گردن بلند خواهد بود و گردن هر چند
بلندتر است بهتر است و موی یال نیز بلند باید و در گوشت یال که بر طرف
گردن می باشد آنجا که موهای ضعیف یال بر آمده هر چند قوی تر باشد بهتر و دلالت
بر قوت گردن میکند و گردن بقدر پهن باید نه باریک و آب سیری گردنش کوتاه

وکمعه باشد معیوب است و مجموع گردن از پشت افراخته‌تر و بلندتر و میانش
از طرفین بر آمده‌تر باید و اگر اصل گردن یا میانش افتاده باشد
مذموم است و بر آمدگی که در آخر یال اسب بلند و از شانه‌ها و شانه پهن
و پشت کوتاه و پر گوشت و افتاده و سخت باید چنانکه اگر دست زنند پشت
ندزدد و کفل با پشت پیوسته و در مادیان کوتاه و در اسب نر بلند باید و ران
و کفل پهن و پر گوشت چنانکه رانها از یکدیگر جدا باشد و دو طرف کفل یکسان
برابر به هیچ یک بر آمده‌تر از دیگری نباشد و استخوان دم راست و کوتاه و موی
آن بلند باید و مکروه است که دم سوی یک طرف مایل دارد و علت این عادت
می باشد و همچنین مکروه است که دم از کفل بیرون آمده‌تر باشد و این در اصل
خلقت می باشد و زیر گردن آنجا که سینه بند گذارند پهن و اصل سینه نیز
پهن و گشاده و پر باید و دو گوشت پاره که از دو طرف سینه بر می‌آید
هر چند بیرون آمده‌تر باشد بهتر است و بر آمدگی هر دو یکسان باید و استخوان
پهلو قوی و بیکدیگر پیوسته و شکم کشیده و کشیده باید و دو خصیه مثل
یکدیگر باید ولیکن بزرگ و آونخته نباشد و اگر یکی بزرگتر از دیگری
یا در اصل یک خصیه داشته باشد معیوب خواهد بود و ذکر بلند و ناخوش مکروه است
و استخوان بازو که میان شانه و ساعد است کوتاه و استخوان ساعد
که پایین تر است از بازو و ذراع نیز گویند قوی و بلند و پر گوشت چون

ذراع

ذراع سنگ تا زیر باید و باریک و میان استخوان ذراع سخت کوتاه و استخوان ساق
پا نیز کوتاه و بی‌گوشت و باریک میانش بلند و همچنین استخوان بالای ساق
بلند باید و همچنین که گفته اند و وسط ساق پا را اگر از پیش ملاحظه کنند
باریک باشد و اگر از پهلو ببینند پهن نماید و اگر از عقب نظر کنند
متوسط نماید و زانوها در بزرگی و کوچکی یکسان و موی آخر ساق سیاه و نرم
و خردگان دست و پاچه از انواع بال رنگ و ترکان بجاولی
گویند قوی و کوتاه باید و سست نباشد چنانکه سم گاهی بطرف راست و گاهی
بجانب چپ مایل شود و این عیب در پاهای پیش از دست می باشد
و نیز باید که راست بر سم نباشد بلکه بقدر خمیده که داشته باشد و این را سخت
در پا چندان عیب نیست و سم پهن و سیاه و میانش تهی باید و سرش
بطرف راست یا چپ مایل نباشد و اگر پیش سم بلند و عقبش پست باشد
مذموم است و از نوشیروان منقول است که گفته بهترین اسبان آنست
که سه عضوش دراز و سه کوتاه و سه عریض و سه غلیظ و سه وسیع
و سه صافی و سه سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش و گردن و رانهاست
و سه عضو کوتاه استخوان دم و خردگان و پشت است و سه عضو پهن
پیشانی و سینه و کفل و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب دست
و پای و رانهاست و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر گردن و شکم

و سه عضو چنانکه موی یال و پوست کفل و اصل سم است و سه عضو سیاه
چشم و لب و سم است **باب ششم** در اتمام آنچه متعلق است باندام
و دیگر علامات نجابت و شدی هرگونه اسبی که قابلیت تربیت دارد
مگر آنچه مهر چشم و بینی بند نشسته باشد و آن حرف نه است در دست
و بازوها از طرف اندرون و حرف نه است و در پای نزدیک
زانو نیز از طرف اندرون مانند چرمی که آتش دیده باشد سخت و بهم پیچیده
و از کتب این فن چنین معلوم میشود که این نشانها اثر چشم و بینی است
از جهت آنکه وقتی که در شکم مادر است سر خود را در زیر شکم خود میدارد
چنانکه چشمها در میان دستها و بینی در میان پاها واقع میشود و بدین سبب
این نشانها بهم میرسد پس اگر این علامتها چنانکه مذکور شد نباشد
معلوم میشود که در شکم مادر بر حالت طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست اما
در کتاب من لایحضره الفقیه از حماد بن عیسی منقول است که گفت به ینبوع حقایق
و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چرا اسبها در دستها و پاها
حرف نه میباشد بشکل داغ آنحضرت فرمود این موضع سوراخهای بینی است
وقتی که در شکم مادر بچه و این حدیث تکذیب سخن سابق میکند و بنظر عقل
ظاهر مینماید که هرگاه چشمها در میان دست باشد بینی میان پاها رسد
و بالجمله علت حدوث آن هرچه باشد از دلایل نجابت است و اصیلی

اچنانا

که خالی از این نشان‌ها باشد معیوب و مذموم می‌دانند و چنین گفته‌اند
که دو استخوان که بر دو طرف زانوی دست است با یکدیگر موازنه باید که بود
اگر آنکه زیر زانوست بلندتر باشد از آنکه بالای زانوست آن اسب
البته تند و جهنده خواهد بود و در باب خلاف این یعنی آنچه بالای زانوست
بلندتر از زیرین باید و این صورت اگرچه نادر و کم یافت است و خوش‌نماست
بلکه اگر عکس این باشد به نظر خوشتر آید اما از جمله علامات تندی و جهندگی شمرده‌اند
دیگر از علامات نجابت آنست که بلندی که از میان هر دو سوراخ بینی تا میان
هر دو چشم می‌باشد یا استخوان دو استخوان دوازدهان بلندتر نباشد و اهل هند
درین باب اهتمام تمام دارند و این نشان را در خوبی می‌دانند دیگر از علامات
آنکه بلندی کپول یعنی از محل رستن موی کاکل سر تا دوش که آخر یال است میان وی
باشد یا مجموع پشت و کفل که اول آن سر دوش و آخرش محل فرو رفتن دم است
و در وسعت سوراخ بینی نیز مبالغه بسیار نموده‌اند که در دویدن از بسیار نفس
زدن عاجز نشود و گاه باشد که اسب تمام خلقت خوش صورت شده بدین علت
بینی شکافند و بدین هیئات کنند و در وقت دویدن باید که دست‌ها
بلند کند چنانچه بموضع گذشتن سنگ نعل یک شود اما بشرط که سم آن مقدار
بلند نشود بلکه آونگیده باشد و چنین منقولست که عبدالرحمن ابن الحکم
و قره حاکم کوفه به هزار اسب که در معرض دوانیدن آورده بود و ابن ابی نصیر

سؤال کرده از این هزار اسب که لم یک اسبقت میگیرد اما بمادیانی
کرده گفت این اسب بر همه پیشی میگیرد اما همان لحظه خواهد مرد بعد از
آنکه اسبان را نیدند همان مادیان از همه بگذشت و همان لحظه بمرد
و از این آقیصر پرسیدند که بچه سبب حکم کردی که این مادیان از همه بدر رفت
گفت دیدم که در رفتار یک نشانه بلند میگرفت و دیگر را میکشید و مجموع
دست و پای راست و همچنین دست و پای چپ بسرعت حرکت میداد
و دست را بطریق برسیدن بموضع گذاشتن پیش نیک میشد و اینها
علامت چابکی و شدت است پس پرسیدند که چون دانستی که خواهد مرد گفت
سوراخ بینی اش تنگ بود و در نفس زدن عاجز بود **باب هفتم** در دایره
وسایر علامات ظاهر بجز آنچه در موی بهم رسد باعتبار شباهت و افراد آنرا
دایره گویند و دایره در چهار موضع باتفاق شوم و مذموم است
اول میان سینه دوم سر دوش با حوالی آن سیوم دو طرف ران از چپ
و راست که تهیگاه باشد چهارم میان پیشانی و چنین گفته اند اگر
در میان پیشانی یکدایره باشد خوبست اما اگر دو دایره باشد بد است
و دیگر دایره در اسب میباشد بعضی مکروه نمیدانسته اند و طایفه از متاخرین
گفته اند که بر دو استخوان که از طرف راست و چپ زیر گوش برآمده
باشد بد است و بر بالای پیشانی زیر موی کاکل اگر دو دایره باشد بسیار خوب

واگر برا

و اگر یکدیگر ابریده باشد و یا اصلا در آن موضع دایره نباشد بد است و جانب راست
اسب یکچشم یا بی‌چشم باشد و اگر در عرض گردن دایره باشد چنین گفته‌اند
که اگر بدوش نزدیک است مکروهست و اگر بسر و یا سینه نزدیکتر خوب است و در زیر
گردن بر اطراف سینه اگر دو دایره باشد مبارکست و بر پهلوی آنجا که پای
سوار است دایره مکروهست خصوص جانب راست و بر ذراع از طرف بیرون
یا اندرون اگر دایره باشد بعضی مکروه دانسته‌اند و اسب وقتی که بسته است
اگر سر را بجانب راست یا چپ حرکت دهد بد میدانند و اسبی که بر دو جانب گردن
یا سینه چون دو یا دو لم فرو رفتگی داشته باشد مبارکست و از اهل هند
منقولست که دایره زیر موی کاکل را خوب میدانند و همچنین اگر لب بالا دو دایره
نزدیک بیکدیگر خوب میدانند و اسبی که بر روی و سینه اصلا دایره نداشته باشد
بد میدانند و همچنین دایره ذراعیه و دایره زیر گوش را بد میدانند
اگر در زیر چشم یا زیر زانوی دست و پای از طرف اندرون یا بر لب
زیرین دایره باشد مکروه میدانند و دندان بلندی که از لب بلندتر باشد
یا آنکه دو دندانش از سایر دندانها بلندتر باشد و همچنین اسبی را که بجهت
دست بر زمین زند بد میدانند و همچنین زیر گوش را بد میدانند
و اگر دست و پای از طرف اندرون باشد مکروه میدانند و بعضی علامات
دیگر کمال دانند و خوب میدانند و دعوی میکنند که اگر کسی اسب متصف بآن

علامات داشته باشد هرگز بیمار نمیشود و پیر نمیگردد و نمی میرد و ازین مقوله
سخنها دارند که هیچ عاقل در تکذیب آن تأمل ندارد و حکایتی غریب درین
مقام منقول است که طایفه از اهل هند موسم آمده و نذر کشتی در عدن بجهه آند
و شخصی اسبی را در معرض فروخت داشته مردم هند آن اسب دیدند رغبت
تمام بخریدن نمودند و بسیاری بر قیمتش افزودند و بیعی تمام خریدند شخصی
از ایشان سؤال کرد که این اسب چه خوبی دارد گفتند که پادشاه ما این
علامات داشته باشد صد سال عمر میکند و هرگز پیر و غمناک و بیمار نمیشود
و بعد از آن بجانب هند روانه شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کسی
بمژده فرستادند و از جانب او نیز احکام و نوشتها مشتمل بر سفارش
و خدمتگاری آن اسب میرسید تا هنگامی که بدر خانه پادشاه رسیدند
و او را خبردار کردند از غایت خرمی و خوشنودی با حضار مجلس باستقبال
شتافت و چون بدر خانه رسید با رفقا بآن اسب بنگریست کسی متوجه ملاحظه
یکان یکان از خصایلش شد و قضا را بعقب آمد که کفل را امید این اسب
لگدی بر سینه پادشاه زد و همان لحظه رشته حیات شیرازه التیام
نفس و بدنش گسیخته شد و آن خرمی بسوگواری مبدل گشت و این مخ
ثمیست بر آنکه محض گمان و توهم این قسم اعتقاد نباید داشت
و بی دلیل عقلی و یا حجت شرعی فریفته سخن غرور اهل نباید شد و جز

خدای عالم را

خدای عالم را سجده نماید که **باب هشتم** در بیان اقسام اسبها و خواص

هر یک بدانکه بهترین اقسام اسب آنست که پدر و مادرش عربی اصل و اصیل
طوایف عرب چند اند با یکدیگر تفاوت دارند و از همه بهتر اسب جماعتی
که در حوالی کوهستان و زمین صلب نشیمن داشته باشند از جهت آنکه دست و
پای کره از آغاز تولد بسنگلاخ و زمینهای سخت عادت میکند و مشق
ریاضت می‌بیند و این قسم را عربی خالص باید عتیق گویند و در دویدن
از همه اسبان پیش است و در اقسام جنگ و بازی که محتاج بحرکتهای مختلف باشد
اطاعت و فرمان برداری بیشتر از سایر مراکب مینماید و شکل و جمالش از همه
اسبان خوشتر جلوه کرده است و در طلب هر گونه خواهش و کرنش از این قسم
مکروه سایر مراکب بکوشش نرسد اما چون نازک میباشد و اگر در
صحراهای هموار و زمینهای نرم نشو و نما یافته بر زحمتها و سختیها چندان
صبر ندارند و در دویدن نیز چون رهوار جای میرود زود عاجز میشود
بخلاف اسبان ترکی که بعربی برذون گویند چون در اصل خلقت کوتاه گردن
و کوچک جثه و درشت استخوان میباشند در نمایش و تندی و هیچ قسم حرکت
با اسب تازی نمیرسد اما تاب ریاضت و صبر بر زحمت بیشتر دارند و چون
مولد و منشأ و موطن ایشان اکثر کوهستان و زمینهای صلب است از
آغاز تولد دست و پایشان بسنگ خو گرفته سم و استخوانشان کمال صلابت دارند

وبعضی همین معنی را باعث آن میدانند که ابلق در ترکیه بسیار و در عربیها
کمتر است از جهت آنکه محل مادیان در وقت ازدواج اکثر کوه و دشت و بیشه و آب
و سبزه و این امور رنگارنگ در نظر دارند نطفه نیز بالوان مختلف
صورت می‌بندد و اگر همین ریگ روان و صحرای هموار است بیابان در اوقات
نطفه غیر یک رنگ صورت نمی‌بندد و گفته‌اند اگر کسی رغبت بتحصیل ابلق
یا ملمع یا محجل داشته باشد باید که در وقت ازدواج جامه یا چیزی رنگارنگ
بهیأتی که اسب را با آن الفتی باشد بطریقی که خواهد در نظر اسب بدارد
که انعکاس وسیله اختلاف الوان گرته میشود و اسبهای ترکیه اکثر راهوار
و بر سبیل ندرت بعضی یرتد و نر نیز میشوند چنانکه نقل کرده‌اند که یابو بیرد در دشت
و گیرو زنو فرهنگ تاخت کرده اما تیزتر کند و کاهل هیئتها و عرب مطلق
مرکب را کند و خصوص یابو را کودن میگویند و آدم کم شعور را باعتبار
تشبیه بیابو کودن میگویند و قسم سوم از اسب آنست که پدرش عربی
و مادرش کودن یا یابو باشد و آنرا هجین گویند و قسم دیگر که عکس این باشد یعنی پدر
کودن مادر عربی مقرف گویند و این قسم در بعضی صفات به پدر شبیه
و در بعضی بمادر مایلند و در حدیث ثواب استر هجین و برذون
آمده چنانچه در باب اول ازین مرحله مذکور شد و نیز در کتاب کافی
از ابن طیفور روایت شده که گفته سَأَلَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَّ

شَيْءٍ تَرْكَبُ قُلْتُ حِمَارًا فَقَالَ بِكَمْ ابْتَعْتَهُ قُلْتُ بِثَلٰثَةَ

عَشَرَ دِينَارًا فَقَالَ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ السَّرَفُ اَنْ تَشْتَرِيَ

حِمَارًا بِثَلٰثَةَ عَشَرَ دِينَارًا اَوْ تَدَعُ بِرْذَوْنًا قُلْتُ يَا سَيِّدِي

اِنَّ مُؤْنَةَ الْبِرْذَوْنِ اَكْثَرُ مِنَ الْمُؤْنَةِ الْحِمَارِ قَالَ

فَقَالَ الَّذِي يَمُونُ الْحِمَارَ هُوَ يَمُونُ الْبِرْذَوْنَ اَمَا تَعْلَمُ

اَنَّهُ مَنِ ارْتَبَطَ دَابَّةً مُتَوَقِّعًا بِهِ اَمْرَنَا وَيُغِيظُ بِهِ

عَدُوَّنَا وَهُوَ مَنْسُوبٌ اِلَيْنَا اَدَرَّ اللهُ رِزْقَهُ وَشَرَحَ

صَدْرَهُ وَبَلَّغَهُ اَمَلَهُ وَكَانَ عَوْنًا عَلٰى حَوَائِجِهِ

یعنی پرسید از من حضرت امام موسی علیه السلام که بر چه سوار میشوی گفتم
بر الاغ فرمود بچند خرید آنرا گفتم بسیزده دینار و مراد از دینار یک مثقال
شرعی طلای سکه دار است فرمود این اسراف است که الاغ را بسیزده دینار
بخری و یابو نخری گفتم ای سید و سرور من خرج یابو بیشتر است
از خرج الاغ پس فرمود آنکه مؤنت خرج الاغ را میدهد خرج یابو را
نیز میدهد مگر ندانسته که هرکه چهارپایی به بندد که از آن توقع اعانت
در معامله ما یعنی جهاد در رکاب امام زمان داشته باشد و خشمگین سازد
بسبب آن دشمن ما را و آن کس منسوب بما و از شیعیان باشد هر آینه حق تعالی
بیافزاید روزی او را و گشاده میکند سینه و دل او را و میرساند

باو آنچه میخواهد و مددیت آن چهارپا جهة برآمدن حاجات او و خوبی
ظاهر میشود چه ابن طیفور قدرت بر خریداری اسب عتیق نداشته و اگرنه
آنحضرت او را بخریدن یابو مأمور نمیساخت و بتحصیل عتیق امر
میفرمود **باب نهم** در فرق میان مادیان و فحل در بعض اوصاف
و ذکر مجملی از صفات ذمیمه آنچه قبل ازین مذکور شد از شکل و اندام
و علامات مشترک میان هر دو قسم است مگر بلندی و کوتاهی کفل چنانکه
ایمائی بآن نیز واقع شد و همچنین کوتاهی کمر در مادیان آنمقدار
عیب نیست که در اسب نر و میانه ران مادیان تنگ تر بهتر است چه اگر
فراخ باشد بالش سست خواهد بود دیگر بسیار حقه زدن در مادیان عیب است
و اسب نر اگر بسیار خوابد و در خواب ناله کند پسندیده است و نیز
در علف خوردن فحل باید آهسته آهسته علف خورد و ساعت بساعت سر
بر داشته اطراف توقف نماید بخلاف مادیان که باید علف را بزودی تمام نماید
و توقف نکند و در ترجیح یکی ازین دو قسم بر دیگری از هر طرف سخنان
گفته اند و در طرق عامه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
ترغیب داشتن مادیان روایت شده از آنجهت که هم منفعت سواری
حاصل میشود و هم کثرت می آورد و یکی از شجاعان عرب نقل کرده اند که در جنگ
هرگز بر اسب نر سوار نمیشد از سبب آن پرسیدند گفت فحل نجابت در اثنای

اگر

حرکت بول را محبوس میدارند و گاه باشد که باین علت تیر کند بخلاف
مادیان که هرگاه ضرور شود آب می اندازند و بدین سبب آسیبی نمی بیند
و بعضی مطلقا فحل را بهتر میدانند از جهت که تواناتر و صبورتر میباشد
و آنچه بتحقیق پیوسته و اکثر قدما منقول است که در غارتها و شبیخونها
و سایر مواضعی که اخفا و پنهانی مطلب باشد مادیان چون شیهه کمتر می کشند
بهتر است و در جنگ صف یا قلعه گیری فحل مناسب است و در مشقتها و زحمتها
اسب خصی از جهت صبر و تحمل بر محنت و زحمت بیشتر دارند و اکثر اقسام
اسب خصوص فحل گاهی اخلاق ناخوش میدارند که بعضی از انها بمعالجه
و تدبیر زایل میشود و بعضی قابل علاج نیست و چون در شناختن اسب
معرفت آن عیوب ضروریست مجملی درین باب مذکور میشود از انجمله کری
و کوری و گنگی و باین طریق معلوم میشود که اگر آوازها و اشکال مهیب
متاثر نشود و اگر مادیان را ببیند شیهه نکشد و از جمله عیوب بیز آنست
که عیب باشد یعنی در داخل شدن آبها یا برآمدن بجاهای بلند
دست چپ پیش گذارد و این عیوب اکثر در اصل خلقت باشد اما آنچه
اکثر حادث میشود اول حرونی است که از همه بدتر است و او آنچنان
باشد که در موضعی بایستد و هر چند تازیانه زنند حرکت نکند دیگر
ترسناکی که از اکثر چیزها برمد دیگر دندان گرفتن و لگد زدن

و گاه باشد که چون اسباع شود دیگر سرکشی بنحوی که دهنه و لجام سو بندد آن
گیرد و هیچگونه باز نه ایستد و گاه حرکتهای ناخوش کند و سوار را مشرف
بر افتادن کند آنرا و دیگر آنکه در روش پا و دست یک جانب راست و چپ به
میل کند و گاه باشد که بهر طرف رود و بهیچ جهت راست نرود و دیگر
شموسی و آن منع کردنست از سواری و گاه باشد که این منع نسبت با یک
شخص خاص باشد بسبب عداوتی و بعضی اسبها بخصوص ردیف سوار مانع میشوند
دیگر منع زین یا لجام کردن و مضایقه در نعل بستن اما اگر اسبان
بد نعل قوی و سخت سم می باشد و تاب ریاضت میدارند و دیگر عادتی که
سکندری گویند از سستی دست و یا پا از کار ماندن و گاه باشد که از علت امراض
سینه بهم رسد دیگر جفتک در آب یا ریگ روان دیگر بسیار فشاندن
دم بر اطراف و گاهها باشد که در آنحال که به بول و سایر کثافتها حرکت
بیشتر واقع شود و هرچه از عیوب مذکور که علاج پذیر است معالجه آن در
موضع مناسب مذکور خواهد شد و بعضی احولی را از جمله عیوب شمرده اند
اگرچه بدنماست اما اسب احوال را خوب میدانند و میگویند دلیل اصل بود
مرحله ثانیه در آداب تربیت و شرح سایقه و ذکر سایر مراتب
و آن نیز بر سه باب مشتمل است **باب اول** در متعلقات ازدواج
و تربیت کره تا هنگام سواری فحل و ماده تا هر دو نجیب و خوش رنگ باشند

و اگر بی

و اگر بنجساله باشند بهتر است و مادیان پیش از آنکه بسال چهارم رسد
فحل نباید افکند از جهت آنکه ضرر نسل است و در سال سوم قوی گشته پس اگر
آن سال آبستن باشد هم مادیان ناقص میماند و هم کره ضعیف و بیقوت
خواهد بود و باید که اول مادیان را چند روز سوار گشت کنند چنانکه اندک
میل بلاغری کند و بعد از آن فحل و مادیان را مکرر بیکدیگر نمایند تا هنگامی
که آثار رغبت از هر طرف ظاهر گردد و بعد از افکندن فحل یک دو هفته
صبر باید کرد و بعد از هفته اگر رغبت باشد باز بجهانند و همچنان تا سه نوبت
پس اگر در یکی ازین مرتب بار گرفته باشد بعد از چهل روز مستحکم
میشود و علامتش آنست که رغبت ندارد و فحل را مانع میشود و علامت
دیگر آنکه سر پستانها سیاه میشود و چنین گفته اند که اگر اول جانب راست
از پستان راست شروع در ورم و سیاهی کند کره نر خواهد بود و الا ماده
و از رومیان منقول است که در وقت اجتماع اگر باد جنوب بود کره ماده صورت
بندد و نیز از ایشان نقل شده که بهترین اوقات جهت فحل فکندن چهار ماه
کانون آخر و شباط و آذار و نیسان است که پنجاه و یکروز بعد از
نوروز جلالی بانجام میرسد و فارسیان اعتقاد آنست که بهترین فصول
از بیست و دوم آذر ماه تا بیست و سیوم اسفندار است که مجموع سه ماه و
یکروز و آخرش ده روز قبل از نوروز است و ظاهرا اینمعنی نسبت

بسردی و گرمی بلاد متفاوت میشود و ضابطه آنست که ملاحظه حال کره نمایند
که در وقت اعتدال هوا اول دمیدن علف متولد شود و مدت حمل باتفاق
کمتر از نه ماه نمیشود و در اکثر آن خلاف کرده اند بعضی یازده ماه و هشت روز
گفته اند و جمعی یازده ماه و یازده روز گفته اند و طایفه ده ماه تجویز نموده اند
و کره هرچند بیشتر در شکم بماند قوی تر خواهد بود و باید در ایام مدت مادیانرا نزنند
ندوانند و سواری بسیار نکنند و بهیچ جهه زحمت نفرمایند و بعد از تولد بهتر
آنست که یکسال شیر مادر بخورد و اگر بسبب آبستنی بودن و یا مانع دیگر میسر
نشود شیر حیوانات دیگر پرورش دهند و بعضی خرما نیز میدهند پس اگر
خواهند نیرومند فربه و قابل سواری شود و رنگ بدن و مویش صاف گردد
شیر گاو و اگر غرض سبکی و روندگی باشد شیر گوسفند و اگر قوت و سختی
استخوان مطلب باشد شیر شتر دهند و بعضی در ایام چند روز اول بعلف
عادت دهند و بعد از آنکه استخوان بقدر سخت شده باشد جو میدهند
ازین جهت که از سایر حبوب سبکتر و کهنه سنبه بهتر است و بعضی ذرت و جو میدهند
و نصف آن باید دلو و بهترین تربیتها کرده آنست که در زمینهای
سخت و سنگلاخ آنقدر که دشوار نباشد از عقب مادر بدوانند
که سم و استخوانش بصلابت و سختی برآید و اگر متوسط الخلقه باشد یعنی بسیار
قوی و ضعیف نباشد یکسال و نیم سواری نباید کرد و بعد از هیجده ماه شروع

در کار

در سواری کنند چه اگر قبل از آن سوار شوند پشت و دست و پا
ضعیف و مزاج ضعیف میگردد و اگر از آن مرتبه تأخیر کنند سرسخت
و حرون و دست و پا سنگین میشود بعضی گفته اند مادیان در چهار ماهگی
سوار باید شد و اگر نریان ضعیف یا قوی باشد تأخیر یا تقدیم سواری جایز است

باب چهارم در آداب سواری اول زین بر پشت کره گذارند هر چند
شدی و بدخوئی کند پسندیده است از آن جهت که علامت سختی و توانائیست
و اگر در آنوقت بدخو نباشد سست و کاهل خواهد بود و اگر زیاده سرکشی کند
جدا از یر دست و پا و کمند بر گردن افکنند و اگر در زمین هموار میسر نشود
میان آب عمیق برده بجدار و کمند مقید نمایند و در سه روز اول یک کس
سوار شود و قدری سیر بکنند و هر روز مقداری افزایند آنگاه شخص
کوچک و سبک صاحب وقوف سوار شود چه اوایل اگر سوار سنگین بر او نشیند
دست و پا و پشت آن سست شود و چند از یاتریه نکند و باید آهسته براند
آنمقدار که دشوار نباشد و روز بروز قدری بر مسافت زیاده کند و بعضی
روزها استراحت فرماید و سوار نشود و این امور نظر بضعف و قوت
کره مختلف میشود و عنان را درست باید گرفت که بهیچ طرف مایل نباشد
و زیاده سست نباید داشت و سخت نباید کشید و باید که میل و اعتماد
سوار بر زانو و رکاب بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب سبک دارد

و بعقب میل نکند مگر در رفتنهای نکون و اگر هرچه کمتر رم کند با آهستگی نیکوست
آن باید بود و گاه باشد که در رفتن نیز باید کرد و از مواضع بلند و جاهای
وسیع مانند جداول و غیر آن بجهانند و در اثنای رفتار باز بندازند
که باعث جری میشود و در همه باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگامی که
رفتار ایکه قسمیست میان ترکان معروف قایم شود علامتش آنست
که پاها به جای دستها بگذارند و هرچند بیشتر بگذارند بهتر است و چون درین
رفتار چابک شود گاهی باید که ایستد و در دیدن تعلیمها باید دلگرم از
دست چپ بکشد و باندک اشاره بایستد و بعد از آنکه در ایکه تند شد
و دیدن بکمال رسانیده باشد تعلیم بورته باید کرد و آن مرتبه ایست از دیدن
نه بکلی کمال و تندی زیاده و نیز کرکشه باید آموخت و آن میانه رفتار و دویدنست
و این قسم در مسافتهای دور که قطع آن بزودی مطلب باشد ضرور میشود
از جهت که دوانیدن در آنقدر مسافت باعث هلاک اسب میشود و برفتار هموار
راندن فرصت فوت میکند و قسمی دیگر که آنرا عربها هملجه و ترکان یورغه
گویند روش اشتر و یابوست و در اسب عربی نادر میباشد مگر بزحمت بسیار
بیاموزند و در هر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن مرتبه نماید و هیچیک را
با دیگری آمیخته نکند و دیگر تعلیمها که در جنگ ضرور میشود باید آموخت
مانند گردشها و جستنها و ایستادنها هریک در جای خود و آلت تعلیم چرخ است چهار

عزا

عنان از جهتی که بدهنه پیوسته است و رکاب و چوب تعلیمی و تازیانه اما
در اینجا عنان را درست باید داشت و گاهی پا از رکاب یا تعلیمی اندکی اشاره باید
کرد که بعد روی خبردار شود و قطع نشد کند و اگر در روش غلط کند
با اشارهٔ عنان آگاه کرده نشود و در جمله این دو اشاره شدتر باید که پیوسته رکاب
و تعلیمی قطع نشود نیفزاید و عنان هموار شود و در گرگ که یا زاران مرحج
و شدتر و در پویه و تاختن چندان احتیاج بعنان نیست و اکثر اوقات از
مهمیز تنها مقصود حاصل میشود و اما در قسم ثانی گاه باشد که احتیاج بتازیانه
شود و در باز داشتن مدار بر عنان است و اسبی را که اخلاق ایشان باید یا لجامهای
مختلف بر سر کشند مگر یکی از آنها در تعلیم بیشتر مؤثر باشند و از عمل آداب
سواری آنست که در وقت پا گذاشتن بر رکاب بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا
كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا
هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ یعنی سوار میشوم بمددکاری نام خدا و هیچ
بازگشتی از بدی و توانایی بر نیکی نیست مگر بسبب او سپاس و ستایش خدا را
که راه نمود ما را باین سواری و نمیبودیم ما که بمرتبه خود رسیده باشیم اگر او
ما را راه نمینمود پاک و منزه است از هرچه نشاید آن کسی که مسخر گردانید
از برای ما این چهارپا را در حالتی که در قوت برابر او نبودیم و حریف او

نشنیدیم و در کتاب کافی و تهذیب از آن سید و سرور کاینات علیه و آله افضل
الصلوات روایت شده که هر کس در وقت سوار شدن این کلمات را گوید محفوظ
بماند او و چهارپای تا هنگامی که فرود آید باب بیستم در ازالهٔ اخلاق ذمیمه
آنچه قبل از این از اوصاف و اخلاق مذمومه مذکور شد چون اکثر از نا
شایستگی و بی وقوفی سوار حادث میشود چاره آنست که بملایمت و درستی
در دفع آن سعی کنند که آن عادت بالکلیه فراموش کند و اگر بسبب آنکه
فربهی و توانایی زیاده باشد بریاضت و سواری زایل گردانند و بعضی اسبها
که دو پای کند و در یک موضع بایستد آهن پاره گرم کنند بر سر ذکر یا نافش
بگذارند که بترسد و گاه باشد که سواری بوزنه کند و شیخ جلیل القدر
علی ابن طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده این آیه را بنویسند
و بر گوش اسب حرون بیاویزند و بر گوشش گویند که بسم الله الرحمن
الرحیم اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما
فهم لها مالکون وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها
یأکلون و سرکشی و دندان گرفتن اگر به تربیت زایل نشود چاره
آن کندن دندان و خصی کردنست و بعضی از اسباب سرکشی را گفته اند
یکمرتبه پشت پا که بر دیگر اسبان داده اند که در رانیدن آن مهره گلو آید
و دندان میدهد که سوار را بیندازد و این قسم قابل علاج نیست و در شموسی

[illegible]

برلطایف تدبیرات تاثیر میکند و چنین روایت شده که در شب
معراج هنگامی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ارادهٔ سواری نمود
براق شموسی کرد پس جبرئیل علیه السلم دست بر یال او کذاشته کفت شرم بدار ای براق
از آنچه میکنی بخدا سوکند که سوار نشده است بر تو بنده از بندکان خدای
بیش از محمد عزیزتر و کرامی تر نزد خدا از وی پس عرق شرم بر جمیع اعضای
براق ظاهر شد و قرار کرفت تا آنحضرت بر او سوار شد و بعضی اسبان
مانع النزول میباشند یعنی هنکام فرود آمدن حرکتهای ناخوش می کنند یا
که مانع فرود آمدن سوار شود و اکر علتش آنست که در پشت زخمی داشته
و هنوز چرک آن پاک نشده ظاهرش بهم آمده است و آن چرک
در آن میان مانده بسبب خارش پشت از حرکت سوار اسب ناخوش
می آید و مانع فرود آمدن میشود علاجش آنست که موضع زخم را
بشکافند و هر کثافتی داشته باشد بیرون آورده بقانونی که در
مرحلهٔ معالجات مذکور شد مشغول شوند و منع از نعل اکر علتش آن باشد که
نعل بند بد باشد که از زور میخ و ترسیده بطایفحات کیر شوند و اکر
سببش خشکی و سختی سم باشد که سه روز پیشتر چرب کنند که نرم شده
دشوار نباشد و لنک نشود و باید که از قدر ضرورت نکیرند و از جملهٔ آداب
نعل بستن آنکه اکر سم اسب یکطرف مایل باشد از آن طرف زیاد بکیرند

واز جانب دیگر کمتر ونعل هر اطرافش متفاوت باشد بندند چنانکه طرف
قوی از نعل بجانبی هر کم گرفته اند افتد وطرف نازک بجانبی هر زیاد
گرفته شد و گفته اند هر اگر چند نوبت چنین کنند آن کجی زایل میشود
ودر سکندری اگر علتش کاهلی باشد البته زجر وتادیب باید کرد
ودر کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع معارف وحقایق امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که اُضْرِبُوهَا عَلَى الْعِثَارِ وَلَا تَضْرِبُوهَا
عَلَى النِّفَارِ فَإِنَّهَا تَرَى مَا لَا تَرَوْنَ یعنی بزنید چهارپایان را
در سکندری خوردن ومزنید بر رم کردن از جهت آنکه چیزی می بینند
که شما نمی بینید ودر منع از لجام مکرر دهنه را بسنگ آب آلوده کنند
ودر کافی منقول است که هرگاه رم کند یا منع از لجام نماید این آیه
بر گوش او باید خواند أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ
یعنی آیا بجز دین خدا میخواهند وحال آنکه مر خدا را گردن نهاده هر کس
در آسمانها وهر کس در زمین است برغبت وکراهت وهمه بسوی او
باز گردانیده میشود ودر تفسیر این آیه بعضی گفته اند تمام اهل آسمان وطایفه
از اهل زمین برغبت فرمان بردار شده وطایفه دیگر بکراهت
بعضی گفته اند ثقلین یعنی جن وانس بکراهت اطاعت نموده اند

و باقی مخلوقات برغبت والله اعلم **باب چهارم** در آداب آب
و علف دادن چون اکثر اوقات تربیت اسب در اوایل ایام بهار
بانجام میرسد و بسبب ریاضت سواری لاغر شده علف تازه باید داد
تا فربه گردد و در هر سال اقلا چهل روز علف دادن اخلاط فاسده
دفع میکند و رنگ بدن و موی اسب صاف و روشن می‌گردد و باید
که علف بسیار تازه باشد اگر درشت و مایل بخشکی شده باشد چندان فایده
ندهد و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه که هوای بعضی سرد
و بعضی گرم باشد باید کاشت یا در تخم کاشتن تقدیم و تاخیر نمایند
که مرتبه مرتبه میرسیده باشد و پیش از بر آمدن آفتاب بدروند
که شبنم برو باشد و کم کم هر نوبت آنقدر که یکدست توان گرفت
بدهند چه اگر یکنوبت بسیار دهند زود سیر و دلزده خواهد شد هر چند
روز قدری نمک باید داد که باعث گوارایی و بسیار خوردن علف میشود
و اگر نخورد بسعی و جبر بدهند و در ایام علف خوردن سواری بسیار
که باعث رنج و ماندگی شود نباید کرد و بعضی در این ایام جو نمیدهند
اما بهتر آنست که هر روز پیشین که یک پاس گذشته آنچه عادت
داشته جو در آب خیسانند تا شام آنگاه باسب دهند و مادیان را
بیشتر نیز توان داد و بعد از اتمام ایام علف یکدو هفته هر روز

قدری یونجه ریزه کرده با نصف آن کاه بیامیزند و بدهند اما اگر تر
نرم باشد یونجه نباید داد که نفخش دارد و اگر در غیر ایام علف اسب
لاغر شود فربه خواهند جو نیم کوفته شده در آب بخیسانند و اندک اندک
با یونجه خشک آمیخته بخورد اسب دهند چه اگر اسب را با یکدیگر بیامیزند ترش
میکند و اسب رغبت بآن نمیکند و اسب لاغر و گرسنه را این غذا کمال
مناسبت دارد و بعضی یونجه خشک و تر را باهم آمیزند و نصف
مجموع جو پخته داخل کنند و باسب دهند و پختن یا کوفتن جو از این
جهت است که زود از معده گذرد و هضم شود و یونجه اگرچه زود فربه
میکند اما در هوای گرم باعث امراض دیگر میشود پس اگر ضرور باشد
در جای خشک ببندند و آب بر بدن و خصیه بریزند و در وقت
تشنگی آب برف و یخ بدهند و گفته اند که هیچ چیز اسب را چنان فربه
نمیکند که یخنی شده قیمه کنند و با برنج پخته آمیزند و اندک اندک
بدهند و در وقت جو نیز یک دو مشت جو باید داد که باز گرفتن
جو در هیچ حالت خوب نیست و اگر یخنی از گوشت خوک باشد
بهتر است و هر مرتبه قاعده آب دادن مراعات باید کرد چه اگر
زیاده دهند اعصاب سست شود و اگر کم دهند جگرش خشک گردد
و سرفه بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان گرم از صبح تا شام

سه بار

سه چهار مرتبه آب باید داد و در عقب هم البته زیان دارد و باعث
قولنج میشود خصوص اگر بعد از آن سوار شوند اما اگر اسب خیلی
عادت داشته باشند آهسته آهسته آن عادت را باید گرفت که اگر یکبار
قطع کنند بیتاب شده گلو و جگرش خشک شود و قی کند و اگر خیلی تشنه شود
بعد از یک اندک آب باید داد تا به نشاط آید و گاهی را اندک
اندک باید داد و آنقدر که خواهش تمام داشته باشد و هر چند کمتر
دهند بهتر است چه بسیاری گاه تاریکی چشم و کاهلی آورد و در گرما
بی تاب و در راه هر دو یا سه ساعت که آب به خلاف جو که یکبار دادن
بهتر است و بهترین اوقات اول شب است و بعضی به دو وقت
عادت میدهند و آن باعث امراض میشود و اما کاهی که قدر عادت اسب
تمام نخورده باشد اگر بقیه آنرا بامداد دهند شاید و اگر زحمتی رسیده باشد
آنشب جو را کمتر از عادت باید داد خصوص در اسبان فربه و هر اسب که
بسته باشند و چندانی حرکت نکند در هفته یکشب کمتر از عادت
جو باید داد که نفع بسیاری دارد **باب پنجم** در طریق خدمتکاری
و قواعد تیمار از جمله آدابی که در تربیت اسب ضرورت پاکیزگی
موضع و تیمار صبح و شام است و در مقدمه اشاره مجملی باین معنی شد
اکنون بتفصیل مذکور گردد که زیر دست و پای خشک و نرم و نکو یعنی

موضع پای را بلندتر از موضع دست نهند تا هیچگاه میل و اعتماد بدن
بر دستها باشد و هر روز دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که هر کثافت و کهنگی
که در بیخ موی باشد زایل گردد و در ضابطه علف اهتمام تمام نمایند
و دو سه ساعت پیش از جو هیچگونه کاه و علف ندهند که جو را برغبت
تمام بخورد و بهواهای مختلف عادت باید داد تا از سرما و گرما باک
نداشته باشد و در زمستان هر چند روز قدری جو بگیر صحرایی در اصطبل
باید سوخت چنانکه دود بدماغ چهارپایان برسد که نفع تمامی دارد
و از جمله قواعد عربان در باب اسب آنست که هرگاه اراده اسب دوانیدن
و گرو بستن مینمایند روزی معین مینهند و چهل روز پیشتر یکدیگر را
اعلام نموده شروع در تربیت اسپان میکنند باین طریق که در جاهای
گرم می بندند و جلهای متعدد می پوشانند که عرق کند و در این ایام
بکاه و یونجه خشک و جو پرورش نموده اصلا علف تازه نمیدهند و هر
سه روز سواری میکنند و مرتبه مرتبه بر قدر سواری می افزایند
و اگر در میدانی که بجهة آنکار معین شده سواری کنند بهتر است و این
قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را مضمار گویند و نیز موضع
بستن اسب را در این مدت مضمار گویند و باید که نوبه سواری صبح
قرار دهند که یک نوبه باروز و عمل مطابق افتد و در عادت

فصول

فرمودن کمال سعی باید کرد تا حدی که اگر سیصد یا چهارصد قدم بدوانند
مضطرب نشود و نفسش تنگ نیاید و چون اسب تربیت به مرتبه کمال
رسد و در روز و عید سر میدان آید باید شد و کمند و کف آب
بر دماغ و دهن اسب زدن و لجام را بدست گرفته چند قدم باید کشید آنگاه
با دایه مذکور شد سوار شدن باید تا خشک و در آن روز لجام و سایر آلات
سبک باید و نمد زین میان بر پشت اسب بند آ عادت که او باشد
و زین نیز که سوار خو گرفته باشد چه اگر نمد زین تازه یا تنگ باشد
بشتاب میرسد و زود ماند میشود و همچنین اگر سوار از آن زین بیگانه
باشد حرکتهای ناخوش میکند و باعث زحمت اسب میشود و سوار هر چند
سبک باشد بهتر است و عرب در این باب مضایقه بسیاری دارند تا بحدی
که اگر سواری سبکتر از دیگری باشد بقدر تفاوت جو در طرفی که او نشسته بر پشت
اسب می بندند و در سایر اوقات خصوصا وقت ریاضت هر چند لجام
و زین و دیگر آلات سبکتر باشد بهتر است اما بعد از اتمام ایام تربیت
اگر بجهت ورزش روز جنگ آلات سنگین بر اسب قرار دهند
گنجایش دارد که چه در آن روز محتاج بپوشانیدن چیزی چند جهت دفع تیر و شمشیر
میشود و نیز شمشیر چند از طلا یا نقره یا امثال آنها بر حوالی لجام میزنند
که از اسب محفوظ باشد و در تاختن در هر چند قدم سر اسب را باهستگی

بکشنده باعث شدید میشود و آنچه از شرایط بعد ازین مذکور میشود مراعات
نمایند و در کرو بستن حیله و فریب بخاطر نرسانند که خلاف شرع و عقل باعث
فتنه و فساد است و در اخبار چنان بنظر رسیده که بسبب قتیل عمدا اعراب یمن
بتقریب مکری که در مسابقه واقع شده بود چهل سال با یکدیگر جنگ و جدال اشتغال
داشتند و چندین هزار کس هلاک شدند نعوذ بالله من شرور انفسنا
و سیئات اعمالنا **باب ششم** در ذکر الاغ و استر از جمله مراکب الاغ عبث
اگرچه بمذلت و خواری مشهور است اما در آیه کریمه قبل ازین مشروح گشت
مذکور شد و انبیا سوار میشده اند چنانکه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
شهرت تمام دارد و بدین سبب آنحضرت را راکب الحمار میگویند و در کتاب
کافی از امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام منقولست که حضرت رسالت صلی
الاغی داشت عفیر نام با آن حضرت بسخن آمد گفت پدران من از جدم
با نوح در کشتی بود نقل کرده اند که روزی حضرت نوح دست بر کفلش مالید
گفت از نسل این الاغ بوجود آید که سید المرسلین و خاتم النبیین برو
سوار شود پس عفیر گفت شکر خدای را که این سعادت مرا روزی شد
و نیز در کتاب مذکور از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که در روزی
که حضرت رسالت پناهی رحلت فرمود عفیر افسار خود را گسیخته
تا بر سر چاهی دوید و خود را در آنجا افکند و بمرد و نیز در کتاب مذکور

ازمولان

از معدن معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام ترغیب بر دوشیدن
الاغ و اولاد شده و بهترین اقسام مصری است و الاغان وحشی اگرچه رنگ و هیئات
خوش دارند اما قبول تربیت نمیکنند و از ازدواج الاغ با اسب استر حاصل
میشود و اگرچه در جنگ چندان بکار نیاید و سواری آن مناسب شأن
مگر وقتی که غرض اظهار شجاعت نباشد و عدم از آنکه گریز در نظر خصم
اما در قطع مسافتهای دور و استراحت در سواری آن بیش از سایر مرکبهاست
و ولد را البغل استر نشان داده اند و بهترین اقسام آنست که پدرش
و مادرش هر یک بمرتبه خود نجیب باشند و آنچه از کشیدن اسب بر الاغ
حاصل میشود اگر رهوار میشود اما اکثر کوچک و بالاغ شبیه می باشند
و از خواص استر آنست که شباهت بمادرش بیش از پدر میدارد و از جهت
اگر مادرش اسب باشد بهتر است و از جمله خواص آنکه منقطع النسل میباشد
و در بعضی روایات از امیر المومنین علیه السلام منقولست که استر
نیز مانند سایر حیوانات نسل حاصل می شد اما چون در نقل هیمه بجهت
آتش ابراهیم خلیل از سایر چارپایان جلدتر بود حضرت خلیل نفرین
کرد و منقطع النسل شد و بعضی گفته اند هر نوعی که از ترکیب دو نوع حاصل
میشود منقطع خواهد بود پس بهتر آنست که اگر نر باشد خصی کنند که قوی
و خوش خلق می گردد و آنچه از اخلاق بد در اسب مذکور شد در استر بیشتر

نادری
یافت میشود و ازینجهت در ریاضت محتاج تدبیرات میباشد یعنی چه بدشوار
قبول تربیت کنند چه زودتر دست و پا کذاشته باید راند و اکر در ابتدا
سرکش نباشد بعضی انکه چوبی یا ریسمانی یا دستمالی بر پا تا انثی ببندند
فرمان بردار میشود و سر به خود کان میکنند اکرچه بر قدوی رهوار
میشود اما بد دست میکنند و بهترین رنکهای سیاه یکرنک و بعد از ان
کبود است و انچه از علامات عفو و تحجیل مذکور شد در استر پسندیده نیست
چنانکه قبل ازین در حدیث کذشت و در احکام هیأت اعضا
و دایر و افکندن و برآمدن دندانها و معالجه امراض همان حکم
اسب دارد اما عمر استر بیشتر میباشد و در کتاب کافی مذکور است
که معدن جواهر عالم امام موسی کاظم علیه السلام بر استری سوار بود
یکی از منافقین اعتراض کرد که چه چیز است این چهارپا که از پیاده تیشی
نمیتواند رفت و در جنک بهیچ کار نیاید آنحضرت فرمود
بطاطات عن سمو الخیل و تجاوزت قمو العیر و خیر
الامور اوسطها یعنی از بلندی اسب فروتر و از پستی الاغ
بلندتر است و بهترین چیزها آنست که میانه باشد و نیز در کتاب
مذکور از طرخان نخاس منقولست که کفت میکذشتم از خدمت امام
جعفر صادق علیه السلام هنکامی که آنحضرت در حیره که موضعیست

در حوالی کوفه فرود آمد بمجلس پرسید از من ما عملک یعنی چه چیزست
کار تو گفتم نخاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود اصبلی بغلة
فصیحا یعنی بیدا کن از برای من استر ماده فصحا گفتم فدای تو
شوم که ایست فصحا فرمود ادهما بیضاء البطن وبیضاء
الأفخاذ وبیضاء الجحفلة یعنی سیاه که شکم ومیان رانها
ولبهایش سفید باشد گفتم بخدای سوگند که باین صفت استر ندیدام
این گفتم واز خدمت آنحضرت مراجعت نمودم وهمان ساعت داخل خندق
کوفه شدم پسری را دیدم که استری را آب میداد باین صفت گفتم از کیست
این استر گفت از خداوند من گفتم میفروشد گفت نمیدانم واز پی
او رفتم تا به خداوندش رسیدم واستر را خریدم وبخدمت حضرت
آوردم فرمودند هذه الصفة التی اردتها یعنی همینست
آن صفتها که من میخواستم گفتم فدای تو شوم دعا بر حق من بکن فرمود
اکثر الله مالک وولدک یعنی زیاده کردانند خدای تعالی مال تو را
وفرزندان ترا چنین مرولیت از طرفان که در اندک زمانی
مال وفرزندان من بیش از همه اهل کوفه شد باب چهارم در بیان
معنی سابقه والفاظی که در انمقام مذکور میشود سابقه در لغت
پیشی گرفتن است بر یکدیگر ودر اصطلاح این علم چیزیست که اسبها

بقصد آنکه معلوم شود که کدام یک زودتر برند و سبق بسکون حرف با گرو بستن
و بفتح با آنچه گرو بسته میشود و در حدیث آمده که لا سبق الا
فی نصل او خف او حافر پس اگر لفظ سبق در این حدیث بسکون
حرف با خوانده شود آنگاه گرو بستن در شتر جایز نیست مگر در نصل
یعنی پیکان و خف یعنی آنچه بجای سم هست مر او را سر دست و پا
و حافر یعنی سم و اگر بفتح باشد چنانکه میان فقها مشهور است مراد
آن خواهد بود که دادن و گرفتن مال گرو جایز نیست مگر در این سه
موضع و بنا بر احتمال ثانی گرو بستن بی آنکه داد و ستد مال در میان باشد
در غیر این مواضع نیز جایز خواهد بود مگر چیزی چند که حرمت آن از شرع
بدلایل دیگر معلوم است مثل نرد و شطرنج و چنین گفته اند که چون آن
سه چیز آلت جنگ و جهاد که عمده ارکان اسلام و اشرف عبادات است
و گرو بستن در اینها ورزش شجاعت و توانائی است ازینجهت
سنت شده و اگر بقصد قربت کند اجر و ثواب بر آن مترتب
میشود و نصل شامل تیر و شمشیر و سایر آلات حرب گرفته اند
و خف عام از دست و پای شتر و فیل میدانند و حافر در اسب
و استر و الاغ جاری داشته اند و این قسم گرو بستن را در مثل
مثل پرواز کبوتر جایز نمیدانند و همچنین دویدن آدم و رفتار

کشتی

کشتی در آب و گشتن گرو بستن از جهت دخل هیچیک از آن سه قسم اول
نیست و مالی که بدان گرو بسته شود ممکن است آن مال را جماعتی که اسب میدوانند
بدهند یا بعضی از ایشان یا بیگانه مثل آنکه پنج کس باشند هر یک هزار دینار
بدهند یا پنجهزار دینار را یک کس یا دو کس از ایشان یا شخصی که در اسب
دوانیدن رفیق نباشد بدهد و این هر سه قسم بحسب شرع مستحسن است
ولیکن سنیان ایمان در گرو بستن وجود محلل ضروریست و محلل او را
محلل شخصیست که با آن جماعت رفیق شده بشرط آنکه اگر اسب او پیش بدود
مال گرو را بگیرد و اگر پس ماند او چیزی ندهد و چون گرو را بر او حلال میدانند
او را المحلل یعنی حلال کننده میگویند و باعتقاد علمای شیعه بی او و با او
گرو جایز است پس هرگاه دو کس گرو بسته و هر یک مبلغی حاضر نموده با یکدیگر
خود قرار داده و محللی رفیق خود کرده باشند اگر همه یکمرتبه برسند یا آن دو کس
همراه رسند و محلل پس ماند درین دو صورت هر یک مال خود را متصرف
میشوند و محلل بی نصیب است و اگر محلل همراه یکی از آن دو کس پیشتر برسند
ربع مجموع از محلل و سه ربع دیگر از رفیق اوست و اگر یکی از آن دو کس پیش
زودتر برسند مجموع مال از او است و در لغت عرب هر یک از اسبان سبق را
نامی تعیین نموده اند اول را مجلی میگویند یعنی ظاهر کننده از جهت
توانایی خود یا وقوف سوار را هویدا و آشکارا کننده دوم را مصلی

از جهت آنکه صلا در لغت اسم است بمعنی میانست یا بلندیهای آخر کفل است
یعنی آن بلندی که بر جانب راست و چپ دم میباشد و چون سر اسب دوم
اکثر اوقات با یکی از این دو عضو از مجلی برابر میباشد آنرا مصلی
میگویند از جهت آنکه در رکوع و سجود این عضوها را حرکت میدهد
و همچنین سیوم و چهارم تا ده مرتبه اسمها معین کرده اند و در بعضی
کتب آنده مرتبه نیز منقول است و چون اختلاف بسیاری در مراتب
اسامی بعد از این شده و فایده چند بر ذکر آن مترتب نمیشود
بنابرین مذکور نشد و اعتبار پیش رفتن و پس ماندن از دوش
اسب باید کرد نه از گردن و گوش پس اگر اسبی گردن بلند و گوشهای پیش
از دیگران پیشتر رفته باشد اعتبار نکنند و از دوش حکم کنند

باب هشتم در شرایط سابقه چون مقتضای آنچه سابقا مذکور شد
سابقه عقدیست از عقود شرعیه و باعث انتقال مال از شخصی
به شخص دیگر میشود مانند بیع و اجاره و سایر عقود شرعیه موقوفست
بشرط چند و آنچه از کتب فقهی معلوم میشود و اکثر فقها بر آن اتفاق
داشته اند چهار است که اگر در یکی از آنها خللی باشد گرو سابقه
باطل میشود **اول** آنکه مسافت معین شود یعنی موضعی که اسب
میدوانند معلوم باشد و قیاس تقدم و تاخر از آخر مسافت

باید کرد

باید گرفت پس اگر در اثنای مسابقه یکی از اسبان پیش افتد
یا پس ماند اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که مجموع سواران باید برابر
باشند و بعد از آن شروع در دوانیدن کنند اما اکثر فقها را
اعتقاد اینست که اسپ دوانیدن بعضی پیش و بعضی پس موقوف بر رضای
ایشان است و بحسب شرع ضرور نیست **دوم** آنکه مسافت معین
باشد که چهارپایان قطع آن باسانی نمایند نه آنکه اگر معلوم حکم بتضایع
شدن اسبها در آن مسافت کنند و عربان در زمین هموار
اکثر اوقات زیاده از صد تیر پرتاب مقرر نمیکنند اگرچه پنجاه هزار
گز بزراع شرعی بوده باشد **سیوم** آنکه چهارپایان مشخص و معلوم باشند
باین طریق که یکان یکان دیده شده یا بنام و صفتی که احتمال
دیگر نداشته باشد مذکور گشته **چهارم** آنکه احتمال پیش رفتن در
هریک از چهارپایان باشد و چنان نباشد که زیاده تر بعضی
از آنها پیش از دویدن ظاهر و هویدا باشد **پنجم** آنکه همه از
یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع اشتر باشد و بعضی از فقها درین شرط
آنقدر اهتمام دارند که دوانیدن اسب عربی را با یابو جایز نمیدانند
اما بعضی گفته اند که احتمال پیشی در هریک باشد از یک جنس بودن
نیز لازم نیست و بنابرین مذهب ثالث در دوانیدن اسب با الاغ

وشتر با فیل جایز خواهد بود **ششم** آنکه شخص بر آن چهارپایان سوار
باشد پس اگر بی آنکه کسی سوار باشند بدوانند گرو باطل است **هفتم** آنکه
سواران مجموع یکبار شروع در جهانیدن کنند و هیچ یک پیش از
دیگری ندوانند **هشتم** آنکه آن جماعت عاقل باشند پس اگر دیوانه یا سفیه
گرو بندد باطل خواهد بود **نهم** آنکه جمعی باشند که ورزش شجاعت و جهاد
از ایشان شنیده است پس اگر زنان گرو بندند جایز نیست **دهم**
آنکه مالی که بدان گرو بسته میشود از نقد و جنس معین و معلوم باشد و قابل
نزاع نتواند بود **یازدهم** آنکه گرو بطریقی بندند که در پیش رفتن
امید نفعی باشد پس اگر مال بیک جهه یکانه قرار دهند باطل خواهد بود
و همچنین کل آن نقد یا حصه بیشتر آنرا جهه کسی که از همه عقب تر باشد مقرر
کنند اما اگر حصه کمتر که او مقرر شود جایز است **دوازدهم** آنکه گرو مشتمل
بر شرط فاسدی نباشد مثل آنکه اگر ببازم فلان مبلغ بدهم و دیگر
هرگز بر اسب سوار نشوم یا اسب خود بکشم و این قسم التزامها بحسب
شرع معقول نیست و چون شرایط گروبستن در اسب ایضا معلوم شد
بدانکه تیراندازی نیز موقوف است بتعیین رشق و قدر مسافت و نشانه
و آماج و تیر و کمان و عدد اندازها و نوبه و روش خطوط تیر بر
نشانه یعنی شکستن یا خراشیدن و نوبه بر وسط یا کنار و گذشتن

برازها

تیر از آماج با قرار کردن در آن و بالجمله عقد کرد و بعنوانی باید که
خصوصیات آن معلوم باشد و قابل نزاع نتواند بود وسیله منازعه
شدن در هیچ باب نشاید نیست و چون تیراندازی از موضع این
علم بیرونست بهمین چند کلمه اکتفا شد و تفصیل آن نه بموقع است باب دهم
در ذکر شتر و فیل از غرائب مراکب شتر است چنانکه در قرآن مجید وارد شده
أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ یعنی آیا نظر نمی کنند
بسوی شتر که چگونه مخلوق گشته و این اشارتیست بسیاری از امور غریبه که در شتر است
از جمله نعمتهای بی منتهای الهیست از آنجمله با کمال توانائی نهایت اطاعت
و فرمان برداری و صبر بر گرسنگی و تشنگی چنانکه از عربان منقولست که بلغ
ظمأه عشراً یعنی تشنگی شتر تا ده روز میرسد و نیز پیمودن بیابانهای
بی آب و علف بمدد کاری آن میسر نیست و بهترین رنگها سرخست اما در
حدیث آمده که شتران سرخ کوتاه عمر و شتران سیاه بر روی او مکروه
و بدهیات باشد عمرش دراز میباشد و اهل این فن عمر شتر را
تا صد سال نشان گفته اند و در افکندن و بر آوردن دندانها همان ترتیب
که در اسب مذکور شد منظور باید داشت اما اگر پدر و مادرش جوان باشند
یکساله تاخیر میشود چنانکه در سال ششم مجموع افتاده عوض بر آید و در سال
هشتم یا نهم دو دندان دیگر بر می آید و تمام دندانها در طرف زیرین میباشد

وهمچنان فیل وحیوانات سم شکافته در بالا دندانها ندارند وچون شتر
واشتر دو قسم است عربی و ترکی و از ترکیب هر دو قسمی دیگر یافت میشود
که امروز در ولایت ایران متعارفست و این قسم در کشیدن بارهای
سنگین کمال توانایی و قدرت دارند اما رفتارش بجلدی شتر عربی نیست
و در هوای گرم زود عاجز میشود و اکثر چون استر منقطع النسل میباشند
و اگر هم نسلی برسد بد خلق و بی فایده خواهد بود و از جمله مرکبات فیل است آن
که با کمال قدرت و تنومندی باندک فرصتی تربیت می پذیرد و فرمان
بردار میگردد چنانکه در طریق صید کردن نقل کرده اند که گودالی بر سر
راهش می کنند و خس پوش میکنند و چون در آنجا افتد و یک دو روز
گرسنگی و تشنگی غالب گردد شخصی می آید و با چوب و سنگ انواع رنج و آزار
میرساند و مقارن آن دیگری می آید و آن شخص را از دور کرده
اظهار مهربانی میکند و آب و علف میدهد روز دیگر باز بعد از رنج و آزار
همین شخص دوم ظاهر میشود و اظهار همان مهربانیها میکند و چون مکرر
اینمعنی متحقق شود با آن شخص الفت میگیرد و در حرکت و سکون تابع
او میگردد و باندک اشاره ادراک مطلب مینماید و آن دو قسم است
حبشی و هندی قسم اول در سر خرطوم دو زایده مانند انگشت دارد
و قسم ثانی یکی و هر دو خصوص اول نهایت توانایی دارند اما اگر آدمی

آخوند

بحلقوم رسد زود عاجز میشود و از هیبت در جنگ چند انده نفع بدو
و کاه باشد ضربهٔ عظیم رساند چه اگر از لشکر دشمن زخم بحلقومش
رسد همان لحظه باز میکردد و باکه متوجه قلب لشکر خود کردد بسیاری را
برتشان بود و در تفاسیر و احادیث چنین مذکور است که در سال تولد
حضرت رسالت پناه ۳۰ پادشاه حبشه لشکر انبوه متوجه مکه معظمه کردانید
و فیلی تنومند همراه ایشان محمود بود بقصد خرابی خانه کعبه با آن لشکر داشت
چون بحوالی مکه رسید بود شتران عبد المطلب که در چراگاه دیدند و بغارت
گرفتند آنکه عبد المطلب رسیده متوجه آن لشکر شد و ایشان او را
با کمال تعظیم و توقیر به مجلس سالار خود آوردند و سوال کردند چه مطلب آمدی
گفت که بازخواست شتران آمده ام سالار ایشان در تعجب شده
گفت من بقصد خرابی خانه که اهل مکه می‌پرستند آمده ام و تو سالار
و سرکردهٔ ایشانی اگر التماس خراب نکردن آن خانه میکردی قبول
میکردم شتران چه باشد از من می‌طلبی عبد المطلب گفت من خداوند
شتران ام و خانه کعبه خداوندی دارد حفظ کننده او است این بگفت
و شتران را گرفته مراجعت نمود و در اثنای راه بفیل رسید و آواز
داد و گفت ای محمود دانای ترا چه کار آورده اند فیل با سر خود اشارت
کرد نمیدانم گفت ترا آورده اند خانهٔ خدا را خراب کنی

آیا خواهی که فیل باشد یا که خواهی که نخواهم که پس روز دیگر آن لشکر متوجه
شدند چون بحد حرم رسیدند فیل بایستاد هر چند تلاش کردند
پیشتر نرفت ناچار او را گذاشته خود متوجه شهر شدند و چون
نزدیک رسیدند سپاه الهی در حضور مرغان هوایی ظاهر و هویدا
شدند و هر یک در منقار کلوخی داشتند مرکب از سنگ و گل که از
دانهٔ عدس بزرگتر نبود و چون برابر سرهای آن جماعت رسیدند آن
کلوخها را بر سرهای ایشان تو تند چنانکه از میان پاهای ایشان بیرون رفت
و در یک لحظه تمام آن لشکر بدین طریق کشته شدند مگر یکی که گریخت
و خبر بحبشه برد و چون نقل این حکایت را با تمام رسانید یکی از آن
مرغان پیدا شد با اهل الولایت مینمود که آن مرغان بدین شکل بودند
در اثنای این سخن رسید همان قسم سنگ ریزه بر سر او نیز او را نیز روانه
جهنم ساخت و در حدیث آمده که بر هر سنگ ریزه نام آن کشته شده
نقش بود و شاها این واقعه است آنچه در قرآن مجید خطاب
بحضرت رسالت صلعم واقع شده که أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ
بِأَصْحَابِ الْفِيلِ **مرحله** در معالجات امراض و آن نیز بر نه
باب مشتمل است **باب اول** در امراض سر و چشم اما ناخنه پردهٔ
سفید است بر اطراف چشم که بسبب هوا نه یا بر روی حدقه می آید

و می پوشانند و چون از گوشه چشم ظاهر شود قبل از آنکه بحدقه رسد
علاج آن باید که و باین طریق که بیمار بر زمین نرم خوابانند و سوزن
در زیر آن بند کرده با ابریشم یا موی بلند سازند و با تیغ به برند و آن
موضع را بروغن چرب کنند و دستمال بر چشم بندند که یک دو روز
از هوا محفوظ باشد و بعضی بعد از بریدن نمک کوفته می پاشند علاج دیگر
که محتاج بریدن نیست زعفران و مشک و سنبل و صبر و نیل و انزروت
از هر یک یک دانگ پوست هلیله زرد دو دانگ مجموع را صلایه کرده
با عسل صاف که معجون سازند و مکرر با میل در چشم کشند
و این معالجه آب سیاه و سفید سفیدی را زایل میکند و اگر ناخنه
سرخ رنگ باشد بلید و کژدم سوخته که بسایند و چون سرمه
در چشم کشند و اگر بسبب سرخی چشم افتادن یا خون بودن بر جای باشد
بعد از خون گرفتن آلو و تخم مرغ را مرهم کنند و بر چشم بندند
و اگر علت اشک چشم گرمی هوا باشد پوست هلیله زرد و کف دریا
و زردچوبه و نبات سفید مساوی یکدیگر کوفته و بیخته چون سرمه در چشم کشند
و اما علاج لکه سفیدی آنست که استخوان سر آدمی سوده بسایند و سه روز در چشم کشند
علاج دیگر موی سر آدمی سوده در گوشه سفالین که سر گوسفند بکل محکم
بگیرند و یک شبانه روز در تنور گرم کذارند تا آنگاه چون سرمه سائیده

در چشم کشند علاج دیگر جوز بوا مامیران چینی از هر یک یکدرم کافور و فلفل
از هر یک یک دانگ صلایه کرده در چشم کشند علاج دیگر پوست تخم شترمرغ
و پوست تخم مرغابی از هر یک یک مثقال استخوان کوران خرگوش و صدف
سوخته کف دریا از هر یک یکدرم مشک و کافور از هر یک نیم درم سایید(ه)
در چشم کشند علاج دیگر پیه خرچنگ و آب کنند با عسل آمیخته در چشم کشند
و دیگر صبر و زعفران و کف دریا ما وی یکدیگر صلایه کرده فتیله از پنبه
با عسل آلوده کنند و داروها را بران فتیله پاشیده در چشم گذارند
و در معالجه جراحت و آب سیاه پوست چوب بابل بروغن گاو بریشتند
و بر خرقه مالیده بر چشم ها بنهند و پنج روز بگذارند و بعد از آن
زنجبیل و نبات و فانید از هر یک نیم مثقال با یک دانگ زعفران و حجو (مشک)
معجون ساخته بخورند دیگر به بندند و درین ایام بریان و اندرون
گوشت هریسه بروغن گاو چرب کنند و هریسه در میان آب روان
داشتن آب سیاه را نافع است و در معالجه شب کوری خون جگر گوسفند
و خون کبوتر و روغن کنجد با هم آمیخته در حوالی چشم بمالند و چند قطره
در چشم چکانند و اما امراض سر چند گونه است اول آنکه خلط فاسد
در دماغ بهم رسد علامتش آنست که بدان خشک شود و بهم کشد و یا ب
خونها چند اید رغبت نکند علاج زعفران و نوشادر از هر یک

نیم درم

ده درم کوفته با پنجدرم شکر معجون سازند و چهار روز بجو توشی دهند
و خربق سیاه و بسبایه و نمک پارسی از هر یک دو درم صلایه کرده
میان پیاز گذارند و در تنور اسپید بنهند و برشتی پالا کنند تا اثر
داروها بمغز سر رسیده آب در چشمش ظاهر شود و بعد از سه روز
زرده تخم مرغ با روغن تازه بکلوشی بریزند و اگر در سر خلط سودای
داله علامتش آنست که پوست جبین لام و سواس سر میجنبانند و چشم تیره
و تاریک میشود **علاج** شاهتره و زرد چوبه و شکر سفید از هر یک ده
درم سپند جلاوشیر از هر یک پنجدرم زعفران و قرنفل از هر یک
دو درم مجموع در ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن بماند پس سه قسمت
نموده هر روز قسمی بحلقوش ریزند **علاج دیگر** هفت روز هر روز چهار رطل
شیر با یک رطل شکر آمیخته بدهند و اگر بعد دوا آنکه رسیده بهبوه لکد زند
و دندان گیرد از هر دو شقیقه خون بگیرند و پیه خرس را در شراب کهنه
جوشانیده حقنه کنند و پیه بز کوهی را با گلاب و کافور و بول الاغ
آمیخته بکلویش بریزند و تمر هندی و پوست هلیله سیاه را در آب جوشانیده
حقنه کردن نیز نافع است اگر پیوسته حرکت از بینی آید و در رفتار
دست و پا را بر زمین کشد قسط سفید و لبان را در روغن جوشانیده
قدری بگوش و دماغش ریزند و تتمه بر سر و سایر اعضا مالند و اگر

با حالت اول چشم ورم داشته باشد برگ نارنج و سرکه و روغن
حنظل از هر یک یک رطل با قدر سیر و پیه گوسفند بجوشانند و تمام بدن
بمالند و دو طرف شانه را بشکل صلیب داغ کنند و اگر خون
از بینی آید پیچ دمی سه محکم باید بست و در زکام بهترین معالجات آنست
که دو چوب کز بر تمامی تن نشاند و روغن گاو در بینی چکانند و زرده تخم
مرغ با روغن آمیخته یک بوشی در بینی ریزند و اگر هوا گرم باشد بنفشه و کافور
و زعفران بیرد اکحل کنند و گاهی آب با هوای سرد بعد از حرکت
باعث آن میشود که سر دو طرف لب در زیر سوراخهای بینی دو بر آمدگی مانند
استخوان بهم میرسد و نفس تند میزند و میخوابد اگر زود علاج نکنند
هلاک میشود علاجش آنست که آن دو موضع را نیک شقه و آن
دو برآمدگی ها را بیرون آورند و نمک پر کنند **باب چهارم** در معالجه
امراض حلق و سینه اما خرام علامتش آنست که زبان سیاه شود
و چشمها کبود گردند و آب از چشم آید **علاج** ده دانه سیر در سیر روغن
روغن جوشانیده یک قاشق ریزند و آب و جو کمتر از عادت دهند
و اگر زبان سرخ و آماسیده باشد مو نیز دارد بیرون کرده جلید
با زرده تخم مرغ بدهند و اما سرفه اگر باعث آن هوا نرم باشد
شبها زیاده میشود و آب از بینی می آید **علاج** هفت عدد تخم مرغ سه

دارکه

در سرکه شد بکذار انرا یکشبانه روز تا پوست آن بسیار نرم و نازک شود
پس در وقت گرسنگی یکان یکان بگلوی اسب افکنند و چون کثیف باشد
قدری مویز بیدانه بیرون کنند و بار از تازیانه و عسل و روغن شیر گرم
معجون ساخته بدهند و این علاج اکثر اقسام سرفه را نفع دارد
واگر بسبب سرفه حرارت باشد در روز و هوای گرم زیاد میشود علاج
سه رطل شیر و یک رطل شکر و سه درم کتیرا با یکدیگر ممزوج ساخته
بگلویش ریزند و سرفه کهنه را شراب و روغن گاو با یکدیگر ممزوج
نموده نیم گرم بگلو ریزند و اگر علت سرفه آن باشد که چیزی مانند پر
یا غیر آن در علف بوده و بگلویش چسبیده علامتش آنست که پی در پی
سرفه میکند علاج دهان اسب را کشوده ملاحظه کنند اگر ممکن باشد
بیرون آورند و الا چند روز برگ نی و علف تازه بدهند نفعت کند
وگاه باشد که هوائیکه باعث سرفه شود اما اندرون گلو ورم
چون خناق و گرفتگی در سینه بهم رسد قدرت بر شیهه زدن نداشته باشد
ولیکن مرض سهل است و گویند اگر نیز قوی علاج نکنند هلاک میشود
و اکثر در تابستان گرم سیری که بلاد سردسیر آورند بسبب آب و هوای
سرد در وقت عرق حادث میشود علاج حوالی سینه را چرب کنند
تا ماده سیل به بیرون کند و چون نرم شود نشتر زنند تا هر چه که دارد

دفع شود پس داغ کنند مرتبا و نمک کوفته بپر کنند و قسم دیگر از هوای نوکی
علیا شده باعث خشکی و کوفتگی در کفل و گوش و سینه میشود
و سر بر زمین نمیرسد و چشم برهم نتواند نه گوش و چشم بسوی یا دم
مایل دارد و این قسم را قیچر گویند **علاج** سرهای گوشها را هشت جا
داغ کوچک کنند و بعضی پشت گوش و سر دوش و میان پشت
و سر استخوان دم از بر یا هم گرم میشنشو و در خانه گرم و تاریک
باید بست و سیر را در روغن جوش داده بتمام سر و بدن بمالند
و نمک هندی و حلتیت و زیره کرمانی و کافور از هر یک ده دانگ
و هلیله سیاه یکدرم کوفته با موم گداخته بیامیزند و بخورد وی
دهند و چند روز بعوض علف زلو گرا زیره گرده بر روی زمین
ریزند تا گردن را بلند کرده بخورد و کاه یا تنده در تغار علف دهند
و باعث کوفتگی سینه شود چنانکه چشم و گوش بجای خود باشد اما حول
بینی او را بگیرند و بعد از لحظه رها کنند نفس شد زند و پرهای بینی
بر نو و اعضا همگی شده گویا بیکجانب بهت و حیرت دارد باشد
علاج رگی در میان در زانو بکشایند و نیز رگی در میان
دست بر بالای زانو بکشایند و از چهار رگ مقدار دو رطل
خون بگیرند و لکل گو تغذ را در آب حل کرده بخورانند و بتمام اعضا

بهلند

و چهار رطل پیاز را کوفته قدری آب بران بپاشند و بفشرند
و شیره از آن بحلقش ریزند و چون نصف عادت بدهند و اگر این حالت
از جو خوردن پیدا آید وقت بلیه برسد علامتش آنست که سست و سنگین شود
و اگر حرکت فرمایند پای سکندری خورد و بی اختیار ریزش آید و آب
از چشمش آید **علاج** رگ که در سینه است بگشایند و دو رطل خون
بگیرند و چهار رطل شیره پیاز زرد با یک رطل روغن آمیخته بحلقش
ریزند و آب سرد بر تمام بدن بپاشند و چند روز جو باز گیرند
علف سبز بدهند و اگر درین حالت خیال باشد هر چهار دست و
پای خم شود و بر جهت سر سم را ریزهای رشته و قدرت بر حرکت
نداشته باشد و در سرگین افکندن ناله کند و این بدتر از ضربت است
علاجش آنست که اول پیرهای بینی سوراخ کنند تا قطره خون آید
بعد از آن سمهای چهار دست و پای بتراشند تا حدی که خون ظاهر
شود و چند عدد آجر را گرم کرده شیر تازه و سرکه کهنه بران آجرها
بریزند و در خرقه پیچیده بر بدن اسب کشانند و شیر و سرکه بر آن ریزند
بر آتش گرم شده بپاشند و اسب را چدار کرده بران زمین بدارند
تا بخار بسیار رود و باعث میل ماده بیت و پاشود و اگر عمل
مکرر بکنند تا سه روز بعد از آن از رگ که بالای کام است

بگیر حنظل نخاع بگیرند پس شبها را بمیان خاکستر گرم گذارند تا خون باز ایستد
و اگر زاج و مازو با قطران آمیخته نیم گرم بر شبها نهند و هر روز
از آن آنها کنند تا وقتی حرکت منقطع شود و در آن مدّت بعوض
جو علف تازه بدهند **باب سیوم** در معالجهٔ قولنج و سایر بادها
اگر امراض حادثه از این مقوله باشد از خشکی طبیعت و پیچیدگی
روده حادث میشود یا که خوردن خاک باعث باشد علامتش
آنست که بسیار خوابد و غلطد و نفس تند زند و ناله کند **علاج**
نوار بر کهول و کمر افکنند و ساعت بساعت تنگ کشند که نفس
بدشواری زند و پیوسته حرکت دهند و خار بزیر دم و شکم زنند
تا بجهد و لگد اندازد و بوسیله عرق اتمام دفع شود و مقعد را
چرب کرده پیاز یا سیر یا صابون یا چیز دیگر که شدّتی داشته باشد
شاف کنند و بعد از آن نی یا چوب میان سوراخ در مقعدش
گذارند که اگر نفخی کرده باشد زایل شود و اگر آن خشکی باعث حبس
سرگین شده باشد دست چرب بروغن بمقعد کرده بیرون آرند
و اگر میسر نشود و بیرون نیاید آب انار نه و شیر و عسل نیم گرم بکفگیر بریزند
و یا شراب و روغن و عسل نیم گرم حقنه کنند و شکم را بروغن
و زیر کاو چرب سازند و ده مثقال تخم حلبوت صلایه کرده با نیم

در کوزه

در سوراخ بینی بدمند و اگر با آب گرم حقنه کنند نیز نافع است
علاج دیگر نیم رطل هلیله زرد یا بقدر آن مویز و قدری بیخ مهک
در ده رطل آب جوشانیده صاف نموده بخورش دهند یا حقنه کنند
و اگر با علامات سابق شکم برآمده باشد و پیوسته نظر بر پهلوهای خود کنند
سه رطل شراب کهنه و یک رطل سیر کوفته و ده رطل آب جو و یک مثقال
حلتیت در پنج رطل آب جوشانیده صاف نموده حقنه کنند و نیم مثقال
زهره گاو را در یک رطل آب کشنیز حل کرده بحلقش ریزند و یک روز
علف ندهند علاج دیگر مویز دانه بیرون آورده با بادیان و سپندان
مجموع را کوفته با عسل معجون کنند و بخورش دهند و اگر پیه خوک کهنه
نیز داخل کنند نفع دارد و اگر با این علامات خود بخود با لگد حرکت دهند
تمام بدن عرق کرده باشد ده رطل بول آدمی و یک رطل آبکامه و نیم رطل
آب برگ و نیم رطل آب چغندر مجموع را در ظرفی کرده یک رطل پیاز دشتی
افکنند و تخم رازیانه و حلتیت از هر یک ده مثقال اضافه نمایند
آنگاه جوشانیده و صاف نموده بحلقش ریزند و بعد از ساعتی در رگ
میان پاهای ایشان بکشایند و با نمک آب نیم گرم حقنه کنند
و دست و پای و زیر شکم را چرب کنند و اگر با علامات قولنج از چشم و بینی
آب و بلغم آید و بر زبان اثر ورم باشد بیخ هر دو گوش صداع کوب

بکنند و رگ زیر زبان را بنشتر بگشایند و نیم رطل حبة الخضرا کوفته
با یک رطل روغن آمیخته کیلقتی بریزند علاج دیگر بادیان رومی
و شکر سرخ را صلایه کرده با روغن کنجد آمیخته بخورش دهند و گاهی
قولنج از هوای بسیار سرد بهم رسد و علامتش آنست که کشادن دهان
دشوار میشود و موهای بدن راست می‌ایستد و آب از چشم می‌آید
علاج سه مثقال قسط سفید را با بیست دانه سیر کوفته در روغن زیت
بجوشانند و بر تمام بدن بمالند و اگر سبب قولنج حبس البول باشد
علامتش آنست که مریض پا را میکشد به هیئتی که در بول کردن متعارفست
و بسیار عرق میکند و می‌افتد و می‌خیزد علاج میل را بنمک حل کرده
آلوده ساخته و بسوراخ ذکر بدوانند و دست را بگل آلوده لحظه
لحظه از سر پستان تا کفل بمالند و اگر بادیان خایی شود دست سه چوب گرم
بنمک و مشک آلوده ساخته و باندرون فرجش کنند و در بستر نشستن
چوب گرم اندرون مقعد کردن نفع دارد و اگر مثانه از وضع خود
گردیده باشد درست میشود و اگر بول به قطره قطره آید بجای آب
شیر و دوغ بدهند و در اکثر این امراض از آب و حجب پرهیز فرمایند
و بعد از تشنگی و گرسنگی تمام آب نیم گرم بدهند و چون گرم از عادت
و بهتر آنست که نصف قدر عادت گندم را جوشانیده بعوض حجب بدهند

و اگر دو

و هر روز قدری از آن کم کرده مثل آن حب بخورانند تا وقتی که بقدر درمی رسد
و بهترین معالجات در عموم امراض و خصوص رنجهای باطن آنست
که بدعا و تصدق متوسل شوند چنانکه شیخ جلیل القدر ابو القاسم
علی بن طاوس علوی قدس الله روحه در کتاب امان که از خطار
نقل کرده شخصی این دعا بر اسب مرده خواند و بفضل الهی آن اسب
زنده شد اَقْسَمْتُ عَلَيْكِ اَيَّتُهَا الْعِلَّةُ بِعِزَّةِ عِزَّةِ اللّٰهِ
وَبِعَظَمَةِ عَظَمَةِ اللّٰهِ وَبِجَلَالِ جَلَالِ اللّٰهِ وَبِقُدْرَةِ
قُدْرَةِ اللّٰهِ وَبِسُلْطَانِ سُلْطَانِ اللّٰهِ وَبِلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَبِمَا جَرَى بِهِ الْقَلَمُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَبِلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ اِلَّا انْصَرَفْتِ **باب چهارم** در معالجه سایر امراض
باطن اگر زحمت بسر رسیده باشد علامتش آنست که چنانکه گرفتگی بهم میرسد
و چون از آخور باز کنند راه رفتنش دشوار باشد و دست و پای
بهم بر آید و چون چند قدم برانند آن حالت برطرف شود اما
میلنگد **علاج** خون بگیرند و نمک بگوشت خوک پاشیده بر آتش
نهند تا جوش آید و آنرا بسینه اسب بمالند و در آب عمیق افکنند
تا شنا کنند و اما علامتش آنست که سر فرو افکند و تمام عضایش
کشیده و چشم را خواب داده و دست و پا در رفتن مضطرب باشد

و بینی گاهی سرد و گاهی گرم شود و علف کمتر خورد **علاج** نعل از چهار دست و پا
نقط و نمک بمالند و خون بگیرند و دیگر روز آب ندهند الا که ده
چهار رطل مویز و پنجه د خیار و نیم رطل آب کج بشانند تا بدو رطل
آید پس صاف کرده بحلقش ریزند و اگر خشکی بر سبب [?] علتی دیگر بود
علامتش آنست که بار یکی و نزار شود و سینه بیاماسد و بینی خشک شود
علاج یکشب چو ش باز گیرند پس روغن گاو و روغن کنجد از هر یک
نیم رطل بحلقش ریزند و موی سر بز سوخته بسایند و با آب خمیر کرده
بخورانش دهند و چند روز علف تازه بدهند و اگر بعلت
اشتهای اسب کم شود چنانکه علف نخورد یا هر روز از قدر عادت
چیزی کم کند چه ده کافی شد تا غشش بسانند و روغن بکلوش ریزند
و بابونه خروس و شراب کهنه حقنه کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک
سه مثقال حلتیت یکمثقال هلیله زرد و سپندان سرخ و زیره کرمانی
و نانخواه و سعتر از هر یک سه مثقال مجموع را کوفته با شراب حل بسایند
صاف نموده بحلقش ریزند و این دوا را سه روز بکار برند و اگر اسب
کرم در شکم داشته باشد علامتش آنست که پوست بر بدنش خشک شود و موها سست
شود و کمتر بدیوار بمالد و علف بسیار خورد اما فایده آن ظاهر
نشود **علاج** یکرطل خرما و یکمثقال صبر سوده در شراب جوشانیده

صاف نموده نیم رطل روغن اضافه نمایند و بگلوش ریزند و یک رطل
جلد و نیم رطل سپندان یا جو یا گندم که در شراب جوشیده باشد
سه روز بدهند علاج دیگر یک رطل مویز سیاه را دانه بیرون آورند
و یک رطل حلبه را با آب گرم شسته خشک کنند و زیره کرمانی و بادیان
و گشنیز خشک و نانخواه و خردل سیاه از هر یک پنج مثقال مجموع را
کوفته با ده رطل آب و جو خمیر کرده بگلوش دهند و در وقت تشنگی آب
که گوسفند در آن پخته و صاف شده باشد سرد کرده بگلوش ریزند
و از هوای بسیار گرم یا حرارت مزاج ضعیف شده باشد آب جو
و ریوند چینی سه یا چهار تازه بیامیزند و بدان حقنه کنند و قدری
کافور در گلاب حل کرده بدماغش زنند و سه روز پیاپی هر روز
یک مثقال ریوند در آب بگلوی اسب ریزند لیکن حرارت میکند اما
اگر ریوند خراسانی باشد ده مثقال باید داد و ریوند ما از این
بابت نمیتوان داد اسپی که بیمار باشد اصلا نباید داد که باعث
افلیج میشود و این از غرایب مسائل طبیعت که ریوند در مزاج انسان
باعث حرارت و در مزاج اسب علت برودت است و اگر سردی هوا
باعث ناتوانی شده باشد در جای گرم بندند و یک دو روز علیق گرم
و آب را بانه بگلوش ریزند و جو برشته بدهند یا علف سبز

علاج دیگر یکدسته اسفناج در روغن جوشانیده صاف نموده کلقش زیر ریزند یا
و خرمای سفید و نوشادر از هر یک ده مثقال با پنج مثقال شکر معجون
کرده هفت حصه کنند و هر روز قسمی از آن بخورانند و اگر
باعث ضعف بعضی از دندانها یا بلندی بعضی از دندانها باشد بدان
سبب علف و جو را خوب نخاید و هضم نشده از مقعد بیرون آید علاجش
آنست که آن دندانها را بگیرند بشکنند و بعد از شکستن روغن
گرم مالند و چند روز از آب سرد احتراز نمایند و اگر اسپ علف
آلوده ببول گربه خورده باشد رنجور میشود خصوصاً وقتی که آن گربه
مار یا بعضی از حشرات خورده باشد علامتش آنست که زبان زرد و دست و
پایش مضطرب میگردد و در رفتار سستی افتد علاج رگ شقیقه
بگشایند خون مایل بزردی ظاهر شود آنمقدار بگیرند که خون سرخ
شود و تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده کلقش ریزند و اگر آن
رگها ظاهر نباشد سر اسپ را بزیر آورده بدستش ببندند که باعث ظهور آن
رگها میگردد و دیگر امراضی که در ظاهر علامات دارد هر یک در موضع
خود مذکور میشود باب پنجم در معالجه اورام اما ورم سر و چشم
اکثر از خوردن خرزهره یا علف دیگر که در مزاج اسپ سمیت دارد
حاصل میشود علاجش آنست که از رگ شقیقه یک رطل خون بگیرند و گا فوراً

در گلاب حل کرده بر ماشش زنند و بیخ مهک را در شراب چند باشیده
کفلیقش ریزند و آب پاره تمر هندی در آن جوشیده تلخ سر کرده بدهند
و اگر اندرون گلو ورم کرده باشد آلو چه را با آب سماق یا سرکه
یا نار دانه ترش خمیر کرده بعوض جو بدهند اما ورم جشی یا پشت
پا اگر سواری یا هوای سرد در وقت عرق حاصل شود علاجش آنست
که اول نمک و سیاه دانه سوده کوفته با روغن بمالند و پارهٔ چیک
پنیر سوده با روغن آلوده کرده یکشبانه روز بر آن موضع بندند و اگر بر طرف
نشود حلتیت و لبان و اشق و زنگ کوفته با سریش مرهم ساخته
مکرر بندند و در وقت بستن و گشودن بآب نیم گرم کنند تا وقتی
که ورم زایل شود یا یک شب یا بیش هر جا پاره داشته باشد نیشتر زنند
و زنگار سوده بپاشند و همان مرهم سوده بر بالای زنگار بندند
چند روز تا وقتی که حرکت تمام شود و اگر بعوض آن مرهم قطران
و صبر صلایه کرده با روغن بمالند یا خاکستر سوده با بول الاغ
ممزوج کرده بمالند نیز نفع داده و اگر زیر دست نیز دنبلی بهم رسد
بقدر لیمویی ورم کند شکافند و هر چرکی و خونی که دارد بیفشرند
و نمک سوده یا برگ گل خطمی کوفته آن زخم را پر کنند و چون ریش شود
بشکل دایره داغ کنند و اما ورم خصیه علاجش آنست

در میان آب عمیق رو به بالا برانند و زیره و باقلای خشک
کوفته با مویز و انجیر پخته کرده و عسل و روغن زیت معجون کرده
به بندند و در ورم ذکر پیه مرغابی در روغن زیت جوشانیده
مکرر بمالند و اما استسقا علامتش آنست که شکم و سایر اعضا
آماس کند و چون انگشت بر آن آماس نهند گود شود و فرو رود
علاج در آفتاب گرم نشانند و جامهای متعدد پوشانند چنانکه
سراپا عرق کند پس زیر ناف بمقدار چهار انگشت سوراخی باید کرد
بقدری که فتیله کنند پس جای آن زخم تا زرد آب و زیر بحیث جمع شده
بیرون آید و بعد از آن حرکت بسیار فرمایند همه بادام و روغن
انگاه نفط سفید بر موضع زخم بمالند و در آن ایام بعوض علف
برگ ترب و برگ کرفس بدهند و اگر بیابند نخود در آب
جوشانیده و همان آب را سرد کرده در وقت تشنگی کمتر از
عادت بدهند و اما ورم زانو علاجش آنست که دنبه و خرما
کوفته بر آن موضع بندند و اگر بسیار سخت باشد قدری حلبه نیز داخل کنند
و بعد از سه روز ورم نرم شده باشد به نشتر بشکافند هر چرک
و خونی که داشته باشد بفشرند و اگر با این دارو ها نرم نشود پیاز
نرگس را کوفته به بندند و اگر بهیچ وسیله نرم نگردد داغ کنند

و اگر علی

واگر محل رستن موی بالای سم ورم کند و چیزی مانند آب بیرون آید
و این اکثر در اسپان در زمینهای نمناک پر آب و علف تر میگردند
بهم میرسد علاجش آنست که زاج و مازو سوده کوفته با قطران گداخته
بیامیزند و بر تمام سم بمالند و چیک پا را بشکل سفره بر سم ببندند و اگر
عضوی از اعضا بسبب گزیدن مار یا سایر حشرات ورم کند سیر سوده
کوفته با سرکه یا آب لیموی مانند ببندند و روغن بید انجیر بریزند و اگر محل
خون بگیرند پس اگر آن ورم در حوالی سر باشد رگهای شقیقه و اگر موضع
دیگر باشد رگی که در آن حوالی است بگشایند و سرکه و خاک باران دیده
بر تمام بدن بمالند و اگر در اعضای اسب گره های بهم رسد چون مهره سخت
و این اکثر در پس دست میباشد علاجش آنست که مکرر با دست بمالند
و باندازه آن قدری سریش ماهی که بر آنجا ببندند تا نرم شود
و اگر بآنها معالجه نشود حصه پیاز نرگس و یک حصه کوهان شتر بکوبند
و مرهم سازند پس حلقه از آهن که در آن مهره بگیرد بر آن جا گداخته
آنچه بهم رسیده در میان آن حلقه بر سر آن مهره ببندند تا وقتی که نرم شود
و شگافته شود آنگاه شکافته بفشرند و نمک پر کنند

باب ششم

در معالجه جراحات اما زخم سر دوش اکثر قابل علاج نیست و اگر
بسعی تمام علاج کنند باندک سواری عود میکند و طریق معالجه آنست

دهانه زخم را نشتر زنند چنانچه میل با نطاف کند و مرهم بر بالای
زخم نهند و اگر کهنه شده باشد چند جا داغ کنند چنانکه تمام زخم را
فرا گیرد و داروهایی که گوشت نو برویاند استعمال کنند و اما سایر
زخمها اگر گوشت اطراف آن فاسد شده باشد برگ یونجه خشک و زنگار را
صلایه کرده با روغن مرهم سازند و بر زخم گذارند یک شبانه روز تا گوشت
مرده را زایل کند و اگر سرگین اسب خشک کرده بسوزانند و با
روغن آمیخته بر زخم بندند نیز نفع دارد و اگر باینها زایل نشود
تخم برزک و مغز پنبه دانه را کوفته بندند **علاج** چوب بید تر
و پوست خرزهره را بسوزانند و خاکستر آنرا با آب نمک بر زخم
بمالند اما از نصف روز بیشتر نگذارند چه استخوانرا نیز بخورد و اگر
کرم در زخم بهم رسیده باشد اول با آب کندنا بشویند بعد از آن آهک
آب ندیده و از زاج صلایه کرده و چون کرم و گوشت فاسد در
اطراف زخم نماند و غرض رستن گوشت تازه و ازاله زخم باشد
پوست هلیله و پوست انار شیرین و شب یمانی و کندر مجموع را کوفته
با سفیدی تخم مرغ بیامیزند و یک شبانه روز بر آن موضع بندند بعد از آن
گشوده بنمک آب گرم بشویند و با دنبه و روغن شیرک چرب کنند
و چون زخم میل بخشکی کند قیر و موم و کندر را سوده در سرکه کهنه پخته

ریزند

بدستور مرهم بگذارند و اما زخمی که از گزیدن سباع حاصل شود
بهترین علاج آنست که هر روز چند مرتبه بآب سرد بشویند و فتیله
در روغن زیت جوشانیده بمالند و در خصوص زخم پلنگ شکم ضفدع را
بشکافند و بر آن زخم ببندند و اگر بسبب افتادن از جایی یا صدمه
عضوی زخم شده باشد سنگ مقناطیس سوده بآب بسایند و مکرر بر آن موضع
بمالند و یا دنبه چرب کنند و در زخم تیر و شمشیر کرم سرخی که در زمین
میباشد خشک کرده صلایه کنند و بر آن موضع بپاشند و زرآوند سوده
صلایه کرده با عسل بیامیزند و بمالند و هر گونه زخمی که از آب و هوای کسی
و بوی خشک نپذیرد باید که دو ده چوب گز یا سرکه یا پوست خشخاش جوشانیده
و عضو زخمدار را بدان رسانید و اگر پیکانی در میان گوشت مانده باشد
پنبه سوده بآب کامه تر کرده مکرر بر آن موضع گذارند و دهن زخم سوده
با پیه خوک چرب کنند و بعد از بیرون آوردن جای آنرا با زرده
تخم مرغ و نمک چرب کنند و در جذب آلات حدیدی مقناطیس کمال
تاثیر دارد و هر زخمی که بعد از التیام متعفن شود بر نیاید و بوی تر آید
سم اسب سیاه را بسوزانند و صلایه کرده با روغن زیت بر آن موضع
بمالند و اگر جایی از بدن اسب به سبب ظاهری زخم شود و خون آید
ماست گاو سوده با خاکستر حنظل آمیخته بمالند اما این گوشت هر چند علاج

نکنند بهتر است ازین جهة که باعث دفع اخلاط فاسد و حفظ
از سایر امراض است اما ترکیدن سم که آنرا اشقاق و نمله گویند علاجش
آنست که آن شگافها را بایک و نفط پر کنند و دنبه و قطران سیاه
گداخته جوشان بریزند و روغن بادام تلخ بمالند و مکرر سواری کنند
علاج دیگر یک دو روز جو ندهند و شکر و خشخاش و روغن باهم
آمیخته بحلقش ریزند و چون شروع در جو دادن کنند مقداری
از عادت کم کرده بعوض آن کشنیز خشک اضافه نمایند و پیه سیاه
در کرباسی پیچیده بر ساق ببندند تا از آنجا قطره قطره بسم می آمده باشد
و صبر و کندر و زاج و پیه آهو و مغز بادام تلخ را صلایه کرده
با شیره عنب الثعلب و روغن آمیخته نیم گرم چند روز به پای بر سم
و خونجگاه بمالند و همچنین سم سفید یا روغن گل مالیدن بر پا نافعست
و اگر سم از پیشها سوده قطران و نفط سفید جوشانیده بر میان
سم ریزند و آرد گندم را با پیه کوبیده و آب کنند تا خمیر کرده
سه روز ببندند و در زیر پای سرگین خشک بریزند باب هفتم
در معالجه جوشش و خارش و لکه اما خنازیر دانه است بقدر
نخود یا بزرگتر در گردن اسب پیدا میشود و اگر بزودی علاج
نکنند تمام بدنرا فرو میگیرد و باعث هلاک میشود و اکثر این مرض

از خون

از خون سوسمار کوچک در میان ملف حادث میشود علاجش آنست
که آن موضع را با تیغ بشکافند و آن دانه سیاه بیرون آورند و زخم بشویند
با برگ کوکنار کوفته پر کنند و اگر در زیر دم خیلی دانه بهم رسد
و این اکثر در زنها سفید میباشد علاجش آنست که بشکافند و آن دانه
بیرون آورند و آب لیمو و نمک مکرر بمالند و اما سایر جوششها که تمام
بدن سیاه گرفته باشد علاجش آنست که بقدر یک رطل خون بگیرند و حمام
خون سیاه با لعاب خطمی سفید آمیخته بر تمام بدن بمالند و اگر جوالی
جوشش تمام بدن زبر باشد نمک سیاه با روغن گاو آمیخته بمالند
و اگر دهن آن جوششها گشاده باشد و آب بو متعفن بیرون آید زنگار
و نوشادر و نمک و قلیاب سیاه صلایه کرده بپاشند و صبر و زرنیخ
ارمنی از هر یک یک مثقال با آب جو آمیخته بخورد نوشی دهند علاج دیگر
پر هدهد سیاه بسوزانند و خاکستر آنرا در آب گرم بخورد نوشی دهند و نخود ام
کوکبه فارسی و مثل آن نمک در یک رطل روغن کنجد حل کرده بر بدن
بمالند و با آب صابون و نمک و نارنج بشویند و اگر جوششی پای بر روی
بر ساق و خوره کان دست و پا شود و این نیز قسمی از شقاق است
علاجش آنست که اول قدری خاکستر در آب گرم ریخته با آن آب ساق
دست و پای سیاه بشویند و هر روز ده مرتبه مرهم از زنگار و روغن زیت و موم بمالند

و بسرکه بشویند و بگذارند که دست و پا بسیار آب کنند آلو و یک مثقال ریوند
در هفت پاره یخ سرد کرده باشند ریخته بجوشی دهند علاج دیگر گوگرد سنگ
و انزروت سوده صلایه کرده با روغن گل سرخ بمالند و اگر در زیر جفیه
دانهای جوشش ظاهر شود مایل بسفیدی آن دانهها را بموچنه بیرون کشند
و دو روز بگذارند آنگاه انزروت و جوز بوا بر روی آتش گداخته
در زیر آن بدارند که دود آن بآنها رسد و شیر و شکر و روغن زیت
با هم آمیخته بکوبی آب بریزند و هر قسمی از اقسام جوشش که بود دفع افتد
و چون دانهای ریزه چیزی در آن ظاهر شود علاجش نخست زرنیخ سرخ
و زرنیخ زرد از هر یک دو درم و آهک ناشسته چهل درم مجموع را صلایه
کرده در سرکه شد سه چهار مرتبه بگیرند چنانکه هر مرتبه بقدر دو انگشت
سرکه بر بالای داروها ایستاده باشد بعد از آن خشک کرده باز دیگر صلایه
کنند و هر مرتبه زخم را با سرکه تر کرده قدری از آن بپاشند و اگر مغز
نیم دانه سوده صلایه کرده بر آنجا بپاشند نیز نافع است و هر آبله
که گرم شود علاجش آنست که خون سیاه ریخته او و مویش میریزد علاج
خون بگیرند و علف تازه بدهند و تیر و خاکستر بموضع خارش بمالند
آنمقدار که زخم شود پس سیاه دانه و نمک و اشنان سوده کوفته با روغن
زیت بمالند علاج سپندان و نمک و گوگرد فارسی سوده صلایه کرده

با روغن

با روغن شیره بمالند **علاج** زنگار سوده با مغز سر گوسفند بمالند و پیه بز
ازین ورمها را مالیده باشند در وقت شستن به آب صابون شویند
و اگر این مرض کهنه شده باشد هدهد را در آتش بسوزانند و خاکسترش
با آب آمیخته در وقت شستن بخوردش دهند و بعد از آن به آب صابون بشویند
و ورمهای لب را استعمال کنند و اگر موی [illegible] بریزد دوای نیز
از اقسام شقاق است بعد از آنکه مکرر به آب صابون شسته باشند مغز
ساق گاو و مغز ساق الاغ و روغن کوهان شتر و پیه خوک سوده
با یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند و اگر این ورمها از تب شود
روغن باچه نیز نافع است و اگر بر [illegible] چشم یا سایر اعضا لکه‌های
سفید بهم رسد خوک را بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده سر
کوزه را به گل بگیرند و در تنور گرم بگذارند تا بسوزد و آنگاه خاکستر
آنرا با روغنی که از بادنجان کهنه [illegible] چکیده باشد ممزوج کنند و مکرر بمالند
و سیاه تخمه سوده کوفته با روغن زیت مالیدن نیز نافع است

باب هشتم در معالجه تتمه امراض دست و پا اما لنگیدن اگر جهت آن است که
از جای افتاده یا در اثنای رفتن دست و پا بسوزد یا رگی رفته و در
بیرون آوردن رگ از جای خود کوشیده باید از ساق تا [illegible]
و کفل به همه جا دست بمالند تا معلوم شود که جا [illegible] میکند [illegible] آن موضع

اول روغن نیم گرم در پوست نارنج و سرگین گوسفند و سیر در ان
جوشیده باشد چرب کنند و اگر باین زایل نشود زفت و موم
گداخته با کرباسی بر انموضع بندند و چند روز بگذارند و اگر بانها
بر طرف نشود بشکل سکه داغ کنند و اگر ماده بعقب جوانب خود بوده کان
ریخته و انموضع ورم کرده باشد و این اکثر از رنج و طعب بسیار حاصل میشود
علاجش آنست که نمک سوده در آب حل کرده چند روز پاها بمالند
بعد از ان تراشه جو با سریش خمیر کرده یکدو روز دیگر به بندند
بعد از ان با آب نرم کرده بکشایند و اگر هنوز ورم باقی باشد انگیر خشک سوده
در سرکه خیسانیده چند روز دیگر به بندند و اگر باین تدبیر زایل نشود
رگی که بطرف بیرون خود بود کالت بکشایند چنانکه نیشتر از رگ نگذرد
و پا را ضایع نکنند پس بهر شب آهسته آهسته حرکت فرمایند تا هر ماده که در رگها
جمع شده دفع شود بعد از ان چند عنو مکی که سوده در قطران
و روغن بجوشانند و بر کرباسی اندوده سه روز بر آنموضع بندند
و هر روز با آب سرد بشویند و اگر ماده با نیطرتی دفع نشود آیا ماده
گرم کرده باندرون زخم فرستد که بسبب حرارت جذب رطوبت
کند و در ان ایام نگذارند که دست و پا را با دندان بخاید یا بر جای خود
بمالد که باعث ازدیاد جراحت میشود علاج دیگر همان موضع سوده باید

دالکو

داغ کنند چنانکه بعصب نرسد و پوست نترکد و طریق داغ کردن آنست که اول قدری قطران
بمالند پس آلت داغ را بر بالای قطران گذارند آنقدر که زمان قطران
در جوش آید بعد از آن پیه خوک و روغن را با نمک آمیخته چند روز
بر روی داغ بندند و هر روز با آب سرد بشویند و چون اکثر اوقات
این داغ را الکل نجیه قاقی میکشند از این جهت ترکان قازلغی
گویند و اگر این گوشت که در اوایل علاج نکنند تمام روز بروز
سخت میشود تا آن زمان که شبیه باستخوان گردد و اسب بلنگاند علامتش
آنست که آن موضع را بشکافند چنانکه آزار بعصب نرسد و آن ماده سفت
از همه میان عصب و استخوان خوب بگداز بیرون آورند و آن شکاف را
بنمک پر کرده کرباس سخت بندند و هر جای که سینه و زانش داغ کرده
باشند ازین گوشت اینجا پیدا شد از جهت که راه رگهای ماده بسبب داغ
مسدود شده و اگر دست و پای اسب از استادن بسیار ورم کرده باشد
از پاشنه خون بگیرند و سبوس با سیر جوشانیده بران موضع بندند.
و اگر باعث لنگیدن اسب حرکت عرق النسا باشد و آن رگیست
در اندرون ران که در اسبان لاغر ظاهر میشود و چون فربه شوند
آن رگ مخفی میگردد و موضعش چون شکافی میان گوشت بهم پیوسته
باشد مینماید علامتش آنست که هر گاه دست بران رگ گذارند

اسب بیتاب میشود **علاج دیگر** در جای رانرا که محاذی رگ باشد
و مابین بقدر دو انگشت پهن داغ کنند و از میان آن دو موضع خون
بگیرند بقدر یک رطل انگاه با کرباس محکم به بندبند تا خون بایستد
و اگر سم اسب آب آورده باشد علامتش آنست که از دو بر پای شوانند
گذاشته چون دست بر انجا گذارند گرمی محسوس میشود و این اکثر از
بستن در جای نمناک حاصل میشود و علاجش آنست که نعل را باز کنند
و سرکه شیره بریزند و بتراشند تا وقتی که چرک آید پس کوفته
و سبوس آرد جو سوده در روغن بجوشانند و با کرباس سه چهار مرتبه بر اصل
سم بندند و ریختن نفط نیز کمال منفعت دارد **باب نهم** در معالجات
متفرقه اگر در بدن اسب پیش بهم رسد شب یمانی سوده با روغن
زیت آمیخته بمالند و در آفتاب گرم بدارند آنقدر زمان که عرق
کند انگاه باب گرم بشویند و اگر بعضی از تارهای موی جسم کوتاه و کنده
شود و چون بکشند بیخش سفید باشد علاجش آنست که بعد از تراشیدن
صبر و نمک و زهره گاو را با روغن زیت آمیخته بر موضعش بمالند و اگر
سم اسب کوچک باشد و خواهند بزرگ شود لعاب ریشه خطمی را
جوشانیده بمالند و سیر کوفته سه با پیه گداخته یکشبانه روز
بندند و یک هفته هر روز دنبه و قطران گرم بمالند و بر روی سم کشند

خشک شد

خشک باشد حرکت نفرمایند و اگر ذکر اسب از موضع خود بیرون آمده باشد
با نمک و سرکه مکرر بشویند و روغن گاو بمالند و اگر باد فتق اسب شده
شود انگشت باندرون فرج شکم ملاحظه نمایند اگر گوشت
پاره پاره طرف راست و چپ معلوم باشد آنها را ببرند آنگاه دست
چرب کرده باندرون کنند چنانچه تا بچه دان برسد و هر گاه که فتق
در آنجا معلوم باشد بیرون آورند و مکرر آب بآن موضع ریزند
و آن اندرون را بشویند تا وقتی که هیچ گونه کثافت باقی نماند
پس کیسه کوچکی از حریر کوشته آن رشته دراز بیرون از آن بسته کنند
و باید که کیسه مقدار یک وجب باشد بعد از شستن پشم بقدر ربع نموده شود
آنگاه یک جو مشک و یک جو کافور و یک دانگ زعفران و هفت دانه فلفل
صلایه کرده با پنج مثقال عسل و ده مثقال گلاب ممزوج کنند
و آن کیسه را در آن شربت تر کنند چنانکه هر قدر ممکن باشد جذب
نماید پس در میان بچه دان بگذارند و سر رشته را در بیرون بدم
اسب یا جای دیگر محکم ببندند که باندرون کشیده نشود و بعد از آن
که کیسه از سر شب تا صباح یا از صبح تا شام در آنجا معلوم باشد
اسب نر را حاضر سازند آنگاه سر آن رشته را باید بدست گرفته
آن کیسه را بقوت و سرعت بیرون آورند و همان وقت اسب نر را

بکشند که این عمل باعث آنست که شهوت فرج ماده میان حرارت و خشکی آن سرد شد
و نطفه به رغبت جذب نماید و صورت نبندد و باید که آن رشته به
قدری محکم باشد که در کشیدن گسیخته نشود و اگر به سبب شهوت غالب
باشد و بدان سبب سرکشی و حرکات و آوازهای ناخوش کند
عدس و سداب سبز که در آب جوشانیده و صاف نموده و جو
کافور اضافه نماید و با شکر بقوام آورده باب گرم حل کنند
و کلقش ریزند و از جمله ادویه که قطع شهوات را می‌کنند
شاهدانه و گشنیز و برگ بید و سرکه و انار ترش و شبت و زیره
و شونیز و حرفه هر یک را بطریقی که مناسب باشد بدهند و اگر بانها تسلی
نشود خصی کنند و بهترین طریق خصی کردن آنست که بر زمین
نرم خوابانند و دست و پاش را محکم به بندند و هر بیضه را
بدست گرفته پوست بیرونش را با تیغ بشکافند و بیضه را بیرون
آورند بعد از آن که هر دو بیضه بیرون آورده باشند آن موضع را
نمک پر کنند و آهسته آهسته بنوعی که کسی سوار شود حرکت فرمایند
و بعد از دو سه ساعت که بسته باشند باز همان طریق حرکت دهند
روز دیگر که خون زخم ایستاده باشد به مرهم علاج کنند و دو سه روز
از آب پرهیز فرمایند و اگر تشنگی زیاد شود کمتر از عادت بدهند

و چون زخم به شود سواری کوچک و سبک بر و نشسته باهستگی بر آید
و بعضی گفته‌اند تا چهل روز سوار اسبی که این بر و نه نشینند تا چهار ماه
ندوانند و بهترین اوقات ایام اعتدال هوا است و اگر وقت
دیگر ضرور شود از سرما و گرما پرهیز فرمایند و درین باب کمال احتیاط کنند

خاتمه در بیان مجملی از اسباب پادشاهان و ذکر تعویذات

قبل ازین در مقدمه تقریب تحصیل زاد الرکاب و تفصیل انساب
رقمزده کلک بیان شد و پیشینیان در این فن تالیفها نموده‌اند
در شرح نتاج زاد الرکاب و شعب مختلفه آن کمیت خامه به
هر سو دوانیده لیکن چون نسخه‌ها که نگاشته‌اند همانا در ازمنه سابقه
در عالم هنوز پیرایه معموری نگرفته بود اگر بر سبیل ندرت در قبیله
از قبایل عرب یکه اسبی یافت میشده هر طرف از اوصاف و شمایلش
داستانها می‌پرداخته‌اند و بر حسب روایه امانت‌داران روایت
گونه اختلاف بر چهره نسخه‌ها کشیده‌اند الحمد لله تعالی و تقدس
امروز آراستگی ها بدرجه علیا رسیده و همتها اوج بلند گرفته
عقول و اوهام را سر رشته این قسم امورات آن روز
خیلی اسبان حضرت سلیمان را علی نبینا و علیه السلام که کثرت می‌ستودند
بعد از قصه فوت نماز سواری کشید کسی که امروز در جمیع اسبان

پادشاهی بعد از آنکه عشرات الوف و مآت الوف بجرح رفته باشد
هنوز بقایای آن در اطراف عالم منتشر است بادپیمایان برق روش صرصر
پیشرو آنچه از ایلچیهای ممالک دیگر خاصه شریفه که هر یک چون مرغ نامه بر
نسب نامه خویش سند نژاد از آن کامیاب بال و پرواز داد و مجملی بر
کمند تحریر آید از آنجمله مادیانهای کامل و غیره در محال متعدد از ممالک
محروسه بضبط ایلخیچیان و سرکرده امیر آخورباشی صحرا مقرر است
موافق نسخه عرض یونتلیش از قرار نوشته کتاب و نقدی متوجه
اصحاب التحاویل بعد از وضع آنچه بانعام داده شده بیست و نه هزار
هفتصد و هشتاد و یک راس و آنچه از ابتدا و تحصیل تا انتهای سیچقان ئیل
بوقوف میر آخورباشی جلو و نقدی سرکرده کارکنان آن کارخانه از عساکر
یقورچیان و غلامان و تفنگچیان و توپچیان و ایشیک آقاسیان و یساولان
و قوشچیان و عمله بیوتات و اصحاب قلم و سایر عساکر منصوره
و ملازمان از مقربان و آقایان و اطبا و منجمان و شعرا و ندما
و ایلچیان سپرده شده موافق نقدی دفتر مزبور بیست و یک هزار و
هشتصد و نود و هشت راس و آنچه بالفعل در ایام اقامت است
و احتمال سفر و حرکت گرد خاطر نمی گنجد و در اصطبل خاصه حاضر است
از قرار نوشته مشرف اصطبل بتاریخ شهر رجب المرجب سنه ۱۰۶۷

هم

هجری مطابق سال یکصد و هفتاد و یک شاهی صفوی موافق تخاقوی ئیل
ترکی که هزار و یکصد و پنجاه و هشت است و آنچه که بجهت چاپارات
و سفرا آن در کل طول و عرض ممالک محروسه ده بده و منزل بمنزل
مهیا و آماده میباشد و قیمت و خرج آنها از تحویل وزرا و عمال محال
داده میشود و چون نسخه منقحه از آن بدفترخانه همیون نمیرسد و هرچه
در هر محل یافته شد در تحت حساب عامل المحل در دفاتر متعدده مشخص
میشود زبان خامه از شماره آن عاجز است و همچنین مناجری که بعد از
عرض بهم رسیده تا حال که سال چهارم است و کیفیت آن از اصل بیشتر باشد
چون هنوز نسخه آن بدفترخانه نرسیده هرچه در آن باب نوشته شود
از انچه تحت ها سی آن بر تحقیق خالی از زیاده و کم و مناسب خامه
رسالت خانه نخواهد بود و همچنین آنچه در سنوات دیگر بسیر ممالکان
مفقود شده چون بیشی از حوصله وهم و خیالست قلم از تحریر آن
بعجز و قصور اعتراف مینماید و چون شرح بعضی از آن بکلی نشر ادات
مذکور شد مناسب آنست که آیات و تعویذات و ادعیه منقوله که
از ائمه عصمت و طهارت صلوات الله علیهم مذکور شود تا هم آنها
از آفات علی الکمال محفوظ باشند و هم این رساله شریفه
مسعود الخاتمه و محمود العاقبه بانجام رسد بعضی از آنها که بجهت مطلبی

حفظ و الوکشته و همه کس شود در همه وقت مناسب و لکن مبسوط
ادعیه بتفصیل مذکور شده و آنچه درباره حفظ اسب و دواب مرکوبست
درین مقام مذکور میشود از آنجمله شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن
طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده که جهة حفظ از جمیع
بلیات این دعا بنویسند و بر گردن اسب ببندند بسم الله الرحمن الرحیم
أَعُوذُ وَأُعِيذُ دَابَّةَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْمَعْرُوفَ
بِكَذَا أَوْ كَذَا أَوْ سَائِرَ دَوَابِّهِ مِنَ الْخَيْلِ مِنْ دُهْمِهَا
وَأَشْقَرِهَا وَكُمَيْتِهَا وَأَغَرِّهَا وَمُحَجَّلِهَا وَحُصُنِهَا
بسم الله الرحمن الرحيم أُعِيذُ مَنْ عُلِّقَ عَلَيْهِ كِتَابِي هَذَا
مِنَ الْخَيْلِ وَالدَّوَابِّ كُمَيْتِهَا وَشُقْرِهَا وَبُلْقِهَا وَ
دُهْمِهَا الَّتِي وَحُجُورِهَا مِنَ الْمَشَشِ وَالدَّهَشِ وَالرَّعْشِ
وَالدَّغَصِ وَالرَّهْبَةِ وَالْبَرَصَةِ وَخَفَقَانِ الْفُؤَادِ
وَرَعْدَةِ الْقَفَاقِ وَالرَّجَبِ وَبَلْعِ الرِّيشِ وَبَلْعِ
الْمَشَشِ وَالْحِيَالِ وَالْخِذْلَانِ وَوَجَعِ الْجَوْفِ
وَالرَّبْوِ فِي الرِّيشِ وَمِنَ الطَّرْفَةِ وَالصَّدْمَةِ وَالْعِثَارِ
وَالْحُمْرَةِ وَالْبُهْرِ وَسَائِرِ الْأَعْلَالِ فِي الْبَهَائِمِ وَدَفَعْتُ
عُيُونَ السُّوءِ عَنْهَا فِي سَائِرِ جُرُومِهَا وَجُسُومِهَا
وَبَشَرِهَا

وبشرها ولحمها ودمها ومخها وعظمها وجلدها وجوفها
وعروقها وعصبها وشعرها وخدها وبطنها وظهرها
وظاهرها وباطنها بالإحاطة الكبرى وبأسمائه الحسنى
وبكلماته العظمى من الامتناع من الأكل والشرب
والتغضف والالتواء والضربان ومن جراح الحديد
وضربا ووخز بالشوك وحرق بالنار أو كلب
مخلب ومن وقع نصال السهام وأسنة الرماح
ومن القوائم اللوازع ومن ضربة موهنة
ووقعة محطمة وسقطة موجعة وعثرة معرجة
ووقعة مولمة أعيذه وراكبه بما استعاذ به
النبي صلعم البراق وبما عوذ به فرسه السحاب
وبما عوذ به علي ع فرسه النزاق وبما عوذ به
شمعون الصفا فرسه الطماح وبما عوذ به موسى
الكليم فرسه الذي عبر في إثره البحر عوذت
هذه الدابة وصاحبها وموضعها ومرعاها
وسائر ما له من الكراع والراتع من الهامة
والسامة والعين اللامة ومن سائر السباع والهوام

وَمِنْ كُلِّ اَذِيَّةٍ وَبَلِيَّةٍ مِنَ الشُّهُورِ وَالدُّهُورِ وَالرَّدَّةِ
وَالغَرَقِ وَالْحَرَقِ وَالْبَوَاءِ وَمَدَ اَرِكَ الشَّقَا
بِالعَقْدِ العَظِيمِ وَالْاَسْمَاءِ الْاَقْلِيَةِ الْعَلِيَّةِ مِنْ
اَعْيُنِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَجْمَعِينَ بِسْمِ اللّٰهِ رَبِّ العَالَمِينَ
بِسْمِ اللّٰهِ عَالِمِ السِّرِّ وَاَخْفَى بِسْمِ اللّٰهِ الْاَعْلَى وَبِاَسْمَاءِ
اللّٰهِ الْكُبْرَىٰ فِي سُرَادِقِ عِلْمِ اللّٰهِ وَفِي حُجُبِ مَلَكُوتِ اللّٰهِ
الَّذِي يُحْيِي بِهِ الْاَمْوَاتَ وَبِهَا رُفِعَتِ السَّمٰوٰتُ
وَبِاَسْمَاءِ اللّٰهِ الَّتِي اَضَاءَتْ بِهَا الشَّمْسُ وَارْتَفَعَ
بِهَا الْعَرْشُ مِنْ سَايِرِ مَا ذَكَرْتُ وَمَا لَمْ اَذْكُرُ
وَمَا عَلِمْتُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ وَدَفَعْتُ عَنْهَا سَايِرَ الْعُيُونِ
النَّاظِرَةِ وَالْعَادِيَةِ وَالْخَوَاطِرِ الْخَاطِيَةِ وَالْقُلُوبِ
الْوَاغِرَةِ بِلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
اَللّٰهُمَّ دعای دیگر از کتاب مذکور باید نوشت و بر گلو بست او کید
اَللّٰهُمَّ احْفَظْ عَلَيَّ مَا لَوْ حَفِظَهُ غَيْرُكَ لَضَاعَ وَاسْتُرْ
عَلَيَّ مَا لَوْ سَتَرَهُ غَيْرُكَ لَشَاعَ وَاحْمِلْ عَنِّي مَا لَوْ
حَمَلَهُ غَيْرُكَ لَكَاعَ وَاجْعَلْ عَلَيَّ ظِلًّا ظَلِيلًا
اَوْ حِجَابًا يُكِلُّ مَنْ رَامَنِي بِسُوءٍ اَوْ نَصَبَ بِي مَكْرًا   یا ابنی صر

اَوْ

اَوْ تَهَيَّأَ لِي مَكْرُوهًا حَتَّى يَعُودَ وَهُوَ غَيْرُ ظَافِرٍ بِي

وَلَا قَادِرٍ عَلَيَّ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي بِمَا حَفِظْتَ بِهِ كِتَابَكَ

الْمُنْزَلَ عَلَى قَلْبِ نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ

وَقَوْلُكَ الْحَقُّ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ

لَحَافِظُونَ **در رنگ کردن شیب** اگر خواهند رنگ شیب

سفید را سیاه کنند بگیرند قدری موی بهک و مازو و زنگار

و گل ارمنی و آهک همه را بکوبند و باب گرم حل کنند و بر وی

بمالند سیاه کند و چون خواهد که موی سیاه را سفید کند قدری

اشنان با ورق خرزهره بجوشانند و صاف کنند و کلیله کنند

و مغز سر خر را بکوبند و در وی ریزند و در موی سیاه مالند سفید شود

و اما این عمل بیش از شش ماه نماند و وقت بهار همان موی اصلی

برآید **علاج دیگر** در باب سفیدی چشم اسب سرگین گنجشک و سرگین

آدمی را صلایه کرده در چشم کشند سفیدی ببرد و آب باز ایستد

و استخوان سر آدمی سائیده سه روز در چشم اسب کشند بهتر باشد

و کهربا نیز خوب باشد و بدانکه بهتر اسب بیشترین علتها از سرما

و گرما رسد و نشان علت گرما آنست که اسب موی برخواسته بیند

و گوشها آویخته سست باشد **علاج** آنست که شیت نیم من و حلبه

شسته نیم من هر دو را با جو بیامیزند و سه نوبت بدهند واگر
در مقعد اسب کرم باشد نافع باشد هرگاه اسب جو بگیرد از آب
کرم خوردن باشد **علاج دیگر** چند عدد تخم مرغ بشکنند و در گلوی اسب
ریزند و بعد از آن در آب سرد دسته برهنه کنند و آب سرد دو سه
بر پشت اسب ریزند تا بگذرد دو روز آب و جو ندهند بهتر شود
هرگاه اسب را داوقه در پا پیدا شود بهم رسد رگ ضعیف در میان
کعب است او را ببرند به شود اگر اسب برص بهم رسانید باید که
قدری حب السلاطین بکوبند و بر لکه برص او نهند تا گوشت
سفید او را ببرد آنگاه و بعد از آن نیل با گلاب صلایه کرده
بر زخم او بمالند بهتر شود هرگاه شقاق در پای اسب و خر و گاو
بهم رسد قدری آهک بر او بمالند تا موی او را ببرد و بعد از آن
بر روغن با چه چرب کنند نافع باشد یا پاره نمک و سرکه چندان
بمالند که خون روان شود بعد از آن پاره روغن یا پیه در تو شسته
چرب کنند و یا او ببندند نافع بود هرگاه اسب آبله بهم رساند یا در گوشش
یا در خصیه یا در روی اسب پیدا شود علاج آن شاه دانه سه نوبت
زنگار با سرکه شد بهم بیامیزند و طلا کنند نافع باشد **تعویذ دیگر**
من کتاب امان الاخطار از برای دواب از امام محمد باقر

وامام جعفر الصادق علیهم السلام از گردن اسب آویزند

بسم الله الرحمن الرحيم أعيذ من علق عليه كتابي
هذا من الخيل والدواب كميتها وشقرها وبلقها
ودهمها واغرها واسوانها وسميدعها ونمورها واعسانها ومحجلها واصفرها وما اختلف من ~~الوانها~~
من الوانها اعوذ وامنع وازجر واعقد
واحبس عمن علق عليه كتابي هذا من جميع الخلل
والبهائم والحيوان من الكلام والصدام
ومضغ اللجام ومرض الاسنان والارسان
والعثرة والنظرة والسكرة والحصاة والتعزلية
ووجع الكبد والرية والطحال والانتشار
والعشار والكبوة والقرعة والعربرة والحكة
والجرب والجلد والقص والحمرة والبهدرة
في الظهر والزوائد والنفاخ والعلاق والذباب
والزنابير والارتعاش والارتهاش والظلمة
والمقل والورام والجدري والطبوع ومن التمميح
والريح ومن الفالج والقولنج والجناع وقيام
العين والدمعة عند الجري ومن النعس

والتنحل ومن مسقط شعر الناصية ومن الا
ومن الكلف ومن البرص وبلع الريش ومن الذ
ومن قهر الارتباع ومن النكبة والنملة ومن
من الآنية والعلف والسباج واللجام حقن
جميع ما علق عليه كتابي هذا بالله العظ
من كل سبع وضبع واسد واسود ومن ال
والطارق الا طارقا يطرق بخير قل من يك
بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر
معرضون بل هو الله الواحد القهار تحف
بذي العزة والجبروت وتوكلت على الحي ا
لا يموت نور النور ومقدر النور نور الا
ذلك الله الملك القهار فسيكفيكهم ا
وهو السميع العليم تعويذ ديگر از براي دابه هر كا
كير باشد بايد نوشت و بر گردن ببايد آويخت و نيز
آب بايد خواند بسم الله الرحمن الرحيم اولم ير
انا خلقنا لهم مما عملت ايدينا انعاما
فهم لها مالكون وذللناها لهم فمنها ر

ومنها

تفتيش ... سنه ١٣٠٧

منها یأکلون دعای رکیه دلدل حضرت جبرئیل ع آورده

یا شافی کل مریض

والمهح ابو ایح ایح ٥٥ االوانا لیح ایح الی هما انا ناولیح

والیح ابوادراده الواه الواسطه الوی ولی

واولوا االکبرا ا دراره ٥ امدا فه اه لیح لسه

یح اااا ناطه الوااه والوامد امد نالهداه الیح اماه

فالله خیر حافظا وهو ارحم

الراحمین وصلی الله علی خیر

خلقه محمد وآله

اجمعین

عه

۲۳۲

۱۲

۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Midmār-i-dānish. Persian MS.

A treatise on the horse, its diseases, their treatment, on amulets for horses, etc., in Persian, by Nizāmu'd-dīn Ahmad, who composed it in 1660, dedicating it to Abbas II of Persia.

A neat copy, dating from the middle of the XVIIIth century.

Bot. in Shiraz, Persia for the Blocker Library. Oct., 1928 — (W. Ivanow.)

You have ~~got~~ another copy of this work. I ~~have~~ purchased this only because it is a neat and nice MS., ~~contrary to those~~ different from the worm-eaten Indian copies. In my former notes you ~~may~~ will find all the information about this work). [W. I.]

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D